کتاب

«فصول العلیه»

تألیف

حاج شیخ عباس قمی

طاب ثراه

از سلسلهٔ نشریات برادران صحفی

مرکز فروش

قم مدرسه فیضیه کتابفروشی برادران صحفی

بهاء ۱۵ ریال

کتاب

فصول العلیه

فی

مناقب المرتضویه

تألیف

عمدة العلماء و زبدة الفقهاء مرحوم

حاج شیخ عباس محدث قمی

طاب ثراه

ناشر

کتابفروشی سید یحیی برقعی و کتابفروشی برادران صحفی ـ قم

((چاپ قم))

هذا کتاب
فصول علیه فی
المناقب المرتضویه علیه
السلام و التحیه والثناء تالیف مرحوم
حاجی شیخ عباس قمی
رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی تواتر الائه المتجلی بخلقه لخلیقته
والظاهر لقلوبهم بحجته و الصلوة علی محمد سید
بریته و بشیر رحمته و علی الاصفیاء من عترته سیما ابن عمه
وزوج ابنته وشجاع بابه و شمسه مدینة صلوات الله
علیهما وآلهما ما اتصل الفجر بامسه والیوم بلیله و بعد
چنین گوید این فقیر بی بضاعت و متمسک بدامان مقدس
شاه ولایت عباس ابن محمد رضا القمی ختم الله لهما بالحسنی
والسعاده که این وجیزه ایست مشتمل بر چند فصل و هر
فصلی مشتمل بر فضیلت امیر نحل وشاهنشاه عرب یعسوب
الدین وازع البطلین مولانا الامام امیر المومنین الذی کنا من رسول
الله صلی الله علیه وآله

وعلی عترته (ماطلع نجم وغابا و جمیع من فوق التراب
فدا التراب نعل ابی ترابا امام مدحه ذکری و دابی
وقلبی نحوه ماعشت و شابا) هدیه کردم آن را بخدمت برادران
مؤمنین و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و رجاء
واثق که این داعی را از دعا فراموش نفرمایند و در وقت امکان
آنرا بطبع برسانند تا نفعش عام و ذخیره باقی وا ینجرم
کثیر الاثام کرده همانا روایت شده از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که هر کسیکه بنویسد فضیلتی از فضایل علی ابن
ابیطالب علیه السلام را پیوسته ملائکه از برای او استغفار
می کنند مادامیکه از آن نوشته نشانی بوده باشد و هم فرموده
که کسی که نظر افکند بآن نوشته که در فضایل آن حضرت
است بیامرزد خداوند از برای او آن گناهی را که بچشم خویش
مرتکب شده ولکن بر اهل علم و اطلاع مخفی نیست که
فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام در هیچ بیان و زبان بر نسنجد
و در هیچ باب و کتاب در نگنجد بلکه ملائکه سموات از ادراک
درجات او ناتوانند قدر علی را قدر پیغمبر شناسد که هر
کس خویشرا بهتر شناسد و فی الحقیقه فضایل آن حضرت
را احصا نمودن آب دریا را بغرفه پیمودن است و در احادیث

وارد شده که مائیم کلمات پروردگار که فضایل مارا احصا نمیتوان کرد . کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت وصفحه بشماری و بهمین ملاحظه این حقیر نا قابل راجرات نبود که قلم بردست گیرم ودر این مقام باین اختصار اقتصار کنم لکن چون امیرالمؤمنین (ع) معدن کرم وفتوت است امیداست که مرا ببخشاید و اینمختصر خدمت راقبول فرماید **ان الهدا یا علی مقدار مهدیها**

فصل بدانکه در زمانی که معویة بن ابی سفیان مسلط بر مردم شدبسفر حج رفت چون درمدینه وارد شد فرمان کرد تا منادی در کوچه وبازار مدینه ندا درداد که ازعهدمعویه و امان او بیرون است کسیکه درمناقب علی وفضیلت اهل بیت اوحدیثی روایتکند ومنشور کرد تاهر مکانی که خطیبی بر منبر بالا رود العیاذ بالله علی علیه السلام رالعن فرستد و بالجمله معویه از مدینه بجانب مکه کوچ داد وبعد ازفراغ ازحج بشام برگشت وبه تشیید قواعد پادشاهی خویش و وتمهید تباهی شیعه امیرالمومنین صلوات الله علیه پرداخت و در نسخه واحده در تمام بلدان و امصار بجانب حکام و عمال منشور کرد که نام دوستان علی و محبین او را از

دیوان عطایا محو کنندو ایشان را قتل وقمع کنند و هم نوشت
که هر کسرا بدوستی آن حضرت متهم سازند اگر چه استوار نباشد
بهمان تهمت اورا بکشند و سر از تنش بردارند چون این حکم
ازمعویه پراکنده شد عمال و حکام او بقتل وغارت شیعیان
پرداختند و بسیار کسرا بتهمت و گمان بقتل رسانیدند وخانه
های ایشان را خرابکردند وچنان کار بر شیعیان علی تنگ شد
که اگر شیعهٔ خواست با رفیق موافقی سخنی گوید اورا بسرای
خویش میبرد و از پس حجابها می نشست و بر روی خادم
و مملوك نیز در می بست انگاه اورا بقسمهای مغلظه سوگند
میداد که او مکنون ضمیر سری بیرون نیفکند پس با تمام
وحشت و خشیت حدیثی روایت میکرد واگر محدثی حدیثی
میخواست از امیرالمؤمنین نقلکند جرئت ذکر نام اورا
نداشت میگفت حدیث کرد مرا مردی از قریش یا میگفت
مردی از اصحاب رسول یاآنکه حدثنی ابو زینب و امثال
این کنایات که کسی نفهمد و چنان کار سخت شد بر شیعه
که فضلائرا که از امیرالمؤمنین مطلع بودند جرات ذکران
نداشتند تا بحدیکه عبدبن شداد لیثی که از اصحاب آنجناب
بود پیوسته تمنی میکرد و میگفت که مرا آرزواست که

یکروز مرا اذن دهند که من در مجمعی از مردم برآیم و از صبح تا شام در فضایل علی علیه‌السلام سخن گویم آنوقت مرا گردن بزنند و پیوسته در زمان بنی امیه این امر شدت گرفت و کار بدین گونه هم رفت تا قراء ریاکار و فقهاء دنیا پرست احادیث کثیره درفضیلت بنی امیه و اسلاف ایشان وضع کردند و امیر المؤمنین و اهلبیت طاهره او را هدف بهتان و تهمت ساختند و العیاذبالله میگفتند اللهم ان ابا تراب الحد فی دینك و صد عن سبیلك الخ و امثال این کلمات اگر چه در زمان عمربن عبدالعزیز سب آن حضرت از میان خطبه ها بر داشته شد اما بالکلیة از بین مردم بر داشته نشد و مردم بغض آنحضرت تربیت شده بودند و بسبب آنجناب عادت کرده بودند اهل حران میگفتند لاصلوة الا بلعن ابی تراب و شیعیان علی را در هیچ جا از زمین ایمنی نبود بر جان و مال ترسنده و در پست و بلند زمین پراکنده بودند و اگر کسی را یهودی و نصاری گفتی بهتر از این بود که او را شیعه علی گویند و شرح این داستان طویل است و مقام را گنجایش نقل نیست و با اینحال چندان از فضایل آنجناب نقل شد که خافقین را پر کرد

گویند وقتی از خلیل بن احمد عروضی درخواستند که فضیلتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوید گفت چه بگویم در حق کسیکه دوستان او مخفی و کتمان کردند فضایل او را بجهة تقیه و ترس از اعدا دشمنانش سعی کردند در اخفای فضایلش از روی حسد و بغضا و با اینکه دوست و دشمن فضایل او را پنهان کردند با زهم چندان ازفضایل اوظاهر شد که مشرق و مغرب را پر کرد

فقیر گوید فرمایش خلیل رضوان الله علیه در کمال متانت است و این از خوارق عادات بلکه از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر نه باید با اینحال فضیلتی از آنجنا ب نقل نشود و نور او خاموش شود بلکه بدل مناقب مثالب موضوعه منتشر گردد نه آنکه فضایل و مناقب او مشرق و مغرب عالم را مملو کند و جمهور مردم و کافه ناس از دوست و دشمن قهراً مدح او را گویند يريدون ان يطفؤ انور الله با فواههم و يابى الله الا ان يتم نوره و لو كره الكا فرون در خبر است که شبی منصور دوانقی سلیمان اعمش را طلبید اعمش چون وارد شد منصور او را گفت نزدیك من بیا اعمش چون نزدیك

منصور نشست منصور بوی حنوط از او شنید گفت راست بگو و الا ترا بر دار خواهم کشید این بوی حنوط چیست گفت چون پیك تو آمد و مرا طلبداشت من با خود خیال کردم که شما مرا طلب میکنی از من حدیثی در فضیلت علی علیه السلام بپرسی و من اگر نقل کنم مرا خواهی کشت لاجرم تهیه مرك خود دیدم وصیت خود را نوشتم غسل و حنوط کردم و بخدمت آمدم منصور گفت ایسلیمان چند حدیث در فضیلت علی (ع) روایت میکنی گفت گفتم مقدار کمی گفت چه قدر گفتم ده هزار و زیادتر گفت والله من برای تو یك حدیثی در فضایل علی علیه السلام بگویم که از عظمت آن احادیث خود را فراموش کنی آنوقت منصور شروع کرد در نقل فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و آنحدیث را شیخ صدوق و دیگران بطرق متعدده روایت کرده اند و هم

در حدیثی است که روزی هارون الرشید علمای بغداد را جمع کرد از جمله محمد بن ادریس شافعی و محمد بن حسن شیبانی فقیه و ابو یوسف وراقدی و امثال ایشان بودند و مجلس مملو بود از ایشان

هرون ازشافعی پرسید که یابن عم چه‌قدر حدیث درفضایل
علی علیه‌السلام‌روایت میکنی گفت چهارصد حدیث وبیشتر
گفت راست بگو از من نترس گفت پانصد وزیادتر هر ون
روی کرد بمحمدابن حسن گفت توچه قدر روایت میکنی
ازفضایل علی گفت هزار حدیث یابیشتر پس روی کرد
بابی‌یوسف وگفت تو چه مقدا ر از فضایل علی علیه السلام
میدانی خبرده مراگفت یا امیر المومنین اگر تر س نبود
روایات مادر فضایل علی علیه‌السلام زیاده ازآنستکه‌احصا
شود گفت‌ازکه میترسی گفت ازتو وحکام وعمال‌واصحاب
تو گفت تودر امانی خبربده ومترس گفت آنچه من‌میدانم
ازفضایل آن حضرت پانزده هزار خبر مسنداست‌و پا نزده
هزار حدیث مرسل پس هر ون روی کرد بواقدی و گفت
توچه مقدار میدانی از فضایل‌علی‌علیه‌السلام‌واقدی مثل‌ابی
یوسف خبرداد پس هرون گفت ولکن من فضیلتی از آن
حضرت دیدم بچشم خود که بزرکتر است ازآنچه شما ها
در فضایل علی علیه‌السلام نقل میکنید پس‌نقل کردحکایت
آن خطیب دمشقی راکه دشمن علی‌علیه‌السلام بود وبآن
حضرت ناسزا میگفت وسگ‌شدن‌اورا وامثال این احادیث

در کتب فضایل بسیار است ابن شهر آشوب روایتکرده که
اعرابیه‌را در مسجد کوفه دیدند که گفت ای آنکسیکه مشهوری
در آسمانها و زمینها مشهوری در آخرت سلاطین جور و جبار
هر زمان همت بر آن گماشتند که نور ترا خاموش کنند
خدا نه خواست و روشنی آن‌را زیادتر گردانید باو گفتند از
اینکلمات چه کسرا قصد کرده گفت امیر المومنین
علیه‌السلام را این بگفت واز دیده ها غایب گشت و هم
بروایات مستفیضه از شعبی روایت شده که میگفت پیوسته
می‌شنیدم که خطباء بنی‌امیه بر منابر سب امیر المومنین
میکردند واز برای آنحضرت نا سزا می گفتند با اینحال
گویا کسی بازوی آنجناب‌را گرفته باسمان بالامی‌بردورفعت
ومرتبت اوراظاهر مینمودو نیز می‌شنیدم که پیوسته مدایح
ومناقب اسلاف و گذشتگان‌خویش را ذکرمی‌نمودندوچنان
مینمود که مرداری را برمردم مینمودند وجیفه را ظاهر
میکردند یعنی هرچه مدح وخوبی گذشته‌گان خود می
کردند بدی وعفونت آنها بیشتر ظاهر میشد و دیگری
گفته که بنی امیه ازامیرالمومنین بهابوتراب تعبیرمیکردند
برای استهزا تنقیص آنحضرت واستکرن مثل آنــــ بود

که بر آن حضرت حلی وحلل می پوشانیدند و آن بزرگوار را زینت میدادند یااباالحسن بابی انت وامی توئی ان کسیکه که دوست و دشمن بذکر مدایحت رطب اللسان و عذب لبیان گشتند شهد الانام بفضله حتی العدی و الفضل ماشهدت به الاعدا فصل شیخ عماد الدین طبری در بشارة المصطفی از شریک قاضی روایت کرده که من در هنگام مرض موت سلیمان اعمش حاضر بودم که ناگاه ابن ابی لیلی و ابن شبرمه و ابو حنیفه بعیادت او آمدند ابو حنیفه رو کرد بجانب اعمش و گفت ای سلیمان از خدا بپرهیز و بدانکه تو در اول روز از ایام آخرت و آخر روز از ایام دنیا میباشی و تو احادیثی در فضایل علی علیه السلام روایت کرده که اگر نقل نمیکردی بهتر بود سلیمان گفت از برای من مثل این حرف را میزنی (اقعدونی سندونی) گفت مرا بنشانید در جائی تکیه دهید پس از آن رو کرد بابو حنیفه و گفت ای ابو حنیفه حدیث کرد از برای من ابو المتوکل ناجی از ابو سعید خدری که رسولخدا صلی الله علیه واله فرمود چون روز قیامت شود خداوند عزوجل فرماید بمن و علی بن ابی طالب داخل کنید در بهشت هر که شما را دوست داشته و داخل

آتش کنید هر که شما را دشمن داشته و اشاره است بهمین قول خدای عزوجل القیافی جهنم کل کفار عنید ابو حنیفه با رفقای خود گفت بر خیزید و برویم که دیگر سخت تر از این بر ما نخواهد آورد

قلت ولنعم ما قال الصاحب بن عباد او المتنی کما نسب الیه القاضی نور الله فی معنی حدیث انا قسیم الجنه و النار

ابا حسن لو کان حبك مدخلی
جهنم کان الفوز عند جحیمها
فکیف یخاف النار من کان موقنا
بان امیر المؤمنین قسیمها

ازجماعتی از صلحای نجف اشرف نقل شده که کسی در خواب دید که از هر قبری که در بلدهٔ طیبه نجف است چه درشهر وچه در بیرون ریسمانی کشیده شده بقبه مطهره حضرت حبل الله المتین امیرالمؤمنین صلوات الله علیه واله پس این اشعار را انشاء کرد

اذا مت فادفنی الی جنب حیدر
ابی شبر اکرم به و شبر
فلست اخاف النار عند جواره
ولا اتقی من منکر و نکیر

فما رعلی حامی الحی وهو فی الحمی
اذا ضل فی البیداء عقال بعیر

فصل نقل است که یکی از سلاطین آل عثمان که نامش سلطان مراد یا سلطان سلیمان بوده وقتی توجه نمود بزیارت نجف اشرف چون از دور قبه منوره حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام پیداشدیکی از وزراکه درباطن شیعه مذهب بود پیاده شد سلطان سبب پیاده شدن اورا پرسید گفت بجهة احترام صاحب قبر که اویکی از خلفای راشدین است سلطان گفت منهم بجهة احترام او پیاده‌میشوم‌یکی از ناصبی هاکه درخدمت‌سلطان بود گفت اگر علی خلیفه‌بوده تونیزخلیفه ووالی مسلمانان میباشی واحترام زنده بالاتر وبیشتر است از احترام میت سلطان مردد شد درعزم خویش گفت تفال میزنیم بکتاب تعالی چون قران را گشودند این آیه دراول صفحه درآمد فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی سلطان چون این آیه رادید که حاصل معنیش آنستکه بکن نعلین خود را ازپای خود بدرستی که بوادی مقدس طوی میباشی وقدم دروادی پاك وپاکیزه نهاده سلطان فوراپیاده شد وامر کرد آن

ناصبی را کردن زدند آن وقت این دو شعر را قرائت کرد

تزاحم تيجان الملوك ببابه ويكثر عند الاستلام ازدحامها
اذا ما رأته من بعيد ترجلت وان هي لم تفعل ترجل هامها

و این دو شعر را جماعتی تخمیس نموده اند از جمله علامه طباطبائی سید بحر العلوم فرموده است

تطوف ملوك الارض حول جنابه وتسعى لكي تحظى بلثم ترابه
فكان كبيت الله بيت علا به تزاحم تيجان الملوك ببابه
ويكثر عند الاستلام ازدحامها

الا يا ملوك الارض طوعاً او ابت ... مليكاً استتاب الفضل منه تهالكت
ومهما دنت ... تخضع ... اذا ما رأته من بعيد ترجلت
وان هي لم تفعل ترجل هامها

ومادح اهل البيت بالقلب واللسان المؤيد بروح المقدس لعظيم الشان جناب مولى كاظم ازری علیه الرحمه والرضوان نیز این دو بیت را تخمیس نموده و فرموده و زد مرقداً شمس العلى كقبابه وجبهته دار الملك دون عتابه الم تره مع عظم وسع رحابه تزاحم الخ بباطنه آيات وحي تنزلت

... و ... و املاك به قد تو ... سلب التاك السلاطين لديه تذللت اذا ما رأته الخ

فصل ابن ابی الحدید که یکی از شیوخ معتزله و از ائمه

سنیه است هفت قصیده در مدح ومنقبت امیرالمؤمنین (ع) گفته که معروف است بالقصاید سبع وسید اجل سید محمد صاحب مدارك ونجم الائمه شارح رضی استرآبادی امامی آن را شرح فرموده اند ویکی از آن قصایدش را بر ضریح مقدس امیرالمؤمنین نوشته اند وآن هشتاد بیت است وچند شعر از آن در مصیبت امام حسین (ع) است ومن ده شعر از آن قصیده را که مشتمل بر چند منقبت عظیمه است در اینجا ذکر میکنم قال والله اجاد

يا من له ردت ذكا ولم يفز ... بنظيرها من قبل الا يوشع
يا هازم الاحزاب لا يثنيه عن ... خوض الحمام مدجج ومدرع
يا قالع الباب التی عن هزها ... عجزت اكف اربعون واربع
لولا حدوثك قلت انك جاعل ... الارواح فی الاشباح والمستنزع
لولا مماتك قلت انك باسط ... الارزاق تقدر فی العطاء وتوسع
ما العالم العلوی الا تربة ... فيها لجثتك الشريفة مضجع
ما الدهر الا عبدك القن الذی ... بنفوذ امرك فی البرية مولع
والله لولا حيدر ما كانت الدنيا ... ولا جمع البرية مجمع
واليه فی يوم المعاد حسابنا ... وهو الملاذ لنا غدا والمفزع
ورايت دين الاعتزال واننی ... اهوی لاجلك كل من يتشيع

و نیز ابن ابی الحدید در قصیده فتح مکه گفته

فیارتبه لو شئت ان تلمس السهی　بها لم یکن ما رمته متعذراً

وما یدعیه ای قدس و طئتما　وای مقام قمتما فیه انورا

فلیس سواع بعدها بمعظم　ولا اللات مسجوداً لها ومعفرا

در این چند شعر اشاره کرد بآن فضلیتی که بطرق متعدده روایت شده که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام پا بر دوش مقدس پیغمبر نهاده و بر بام کعبه رفت و بتها را بزمین افکند و درهم شکست و شعراء اینمنقبت را در شعر عربی و فارسی ایراد کرده اند حسان بن ثابت یا ابو نواس گفته

قیل لی قل لعلی مدحة　ذکرها یخمد ناراً موصدة

قلت لااقدم فی مدح امر　حارذ واللب الی ان عبده

والنبی المصطفی قال لنا　لیلة المعراج لما صعده

وضع الله علی کتفی یداً　فاحس القلب ان قد برده

و علی واضع اقدامه　فی محل وضع الله یده

پس ابن ابی الحدید شروع کرده در قصه حنین و شکست رسولخدا بواسطه چشم زخم ابوبکر که تعجب کرد از کثرت لشکران حضرت و اشاره کرده بفرار اوو مدح علی علیه السلام

و لیس بنکر فی حنین فرا ره
و فی احد قد فرّه خوفاً وخیبراً
رو یدك ان المجد حلو لطاعم
غریب فان ما رسته ذقت ممقرا
وما کل من رام المعالی تحملت
مناکبه منها الرکام الکنهو را
تنح عن العلیاء یسحب ذیو لها
همام تردی بالعلی و تأزرا
فتی لم یعرق فیه تیم بن مره
ولا عبد اللات الخبیثة اعصرا
ولا کان معزولا غداة برائة ولاعن صلوة امفیها مؤخرا
ولا کان فی بعث ابن زید مؤمرا علیه فاضحا لابن زید مؤمرا
ولا کان یوم الغار یهفو جنانه حذاراً ولا یوم العریش تستترا
امام هدی بالقرص آثر فاقتضی له القرص رد القرص ابیض ازهرا

ابن ابی الحدید میگوید که فرار ابو بکر در حنین عجبی نیست واین شیوه وعادت او بوده چنانچه در احد و خیبر نیز فرار کرد ودر قصیده فتح خیبر میگوید ومالانس لاانس اللذین تقدما وفرهما والفر قدعلما حوب والرایة العظمی

وقد ذهبابها ملابس ذل فوقها وجلابیب عار د تکا ان الحمام امبغض وان بقاء النفس للنفس محبوب یعنی و آنچه را که فراموش نمایم این مطلب را فراموش نمینمایم که آن دو نفر تقدم جستند بحرب وفرار کردند از جهاد و حال آنکه میدانستند فرار از جهاد از گناهان مؤبقه است وهم فراموش نمیکنم که رایت بزرگ رسول را حمل کردند و بجنگ بردند امالباس مذلت وجلباب عاد بر آن پوشانیدند بسبب فرار از حرب پس عذر میخواهد از ایشان که با کی نیست هر کس مرگ را دشمن دارد و طالب حیوة خویش است یعنی آن کس کس دیگر است که میفرماید والله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل الی محالب امه و آن شخص شخص دیگر است که میفرماید انا الموت ا لمیت خواض المنیات پس ابن ابی الحدید با ابوبکر میگوید آهسته برو و بحال خود باش که قصد مرتبه عالیه نمود وبتواند تحمل سنگینی بار ان نماید دورشو از این خیال ترا چه بمرتبه عالیه بگذار تا در این مرتبه قدم گذارد و آن بزرگواریکه از علو ومجد رداء و ازار برتن کرده آن جوان مرد یکه رگ تیم بن مره در او نیست مراد ش از تیم ابن مرة جد ابوبکر است که معروف بدنائت وپستی

میباشند وازبرای ایشان رتبه وشرفی نیست بتصدیق خواهان ایشان چنانچه عمر بن الاهلب الضبی که یکی از انصار ویاوران عایشه است درحرب جمل در وقت مرك خودمی خواند

لقداوردتنا حوته الموت آمنا فلم تنصرف الا ونحن رواء
اطعنا بنی تیم لشقوة جدنا فما یتم الا اعبد واماء

وابن ابی الحدید در بقیه کلمات خود فرماید در مدح امیرالمؤمنین (ع) کنایه اش باابوبکر است میگوید مجد و بزرگواری برای آن بزرگوار یستکه هیچ گاهی بت لات را پرستش نکرد وتمام اهل تسنن قبول دارند که امیرالمؤمنین هیچ وقت بت سجده نکرد. ولهذا هرگاه اسم آنجناب رامیبرند کرم الله وجهه میگویند و شیخ ازری چه خوب فرموده درحق علی علیه السلام

لك فی مرتقی العلی و العوالی
درجات لا یرتقی اذناها
این مغناك من معانی اناس
كان معبودها اتباع هواها

وآن جوان مردیکه در بردن آیات برائه معزول نشد بخلاف تو که پیغمبر آیات را اول بتو داد که بروی بمکه و

بر کفار مکه بخوانی چون از مدینه بیرون رفتی جبرئیل نازلشد بر آنحضرت که باید اداء این امر نشود مگر بر دست تو یامردیکه بمنزله جان تو باشد که مراد علی علیه السلام بود پس آن حضرت علیرا فرستاد که آیات را از تو بگیرد و ترا معزولکرد و فرمود من ترا معزول نکردم بلکه از آسمان امر عزل تو آمد و باز میفرماید آن جوانمردیکه رسولخدا او را از مرتبه امامت بجماعت عقبش نکرد مرادش کنایه ابو بکر است که چون رسولخدا (ص) مرضش شدید شد و بلال آمد الصلوة گفت آنجناب فرمود منحالم مقتضی آمدن مسجد نیست یکی از شماها جاو بایستد با او نماز بخوانید عایشه گفت پدرم ابو بکر را بگوئید در محراب بایستد و حفصه گفت پدرم عمر را بگوئید ابو بکر تعجیل کرد و در محراب ایستاد تکبیر نماز گفت و مردم هم دنبال او صف بستند رسولخدا بجهت آنکه مبادا ابو بکر این امامت را دست آویز خود کنند و بعدها در خلافت طمع بندد فرمود مرا بمسجد برید امیر المؤمنین (ع) و فضل بن عباس زیر بغلهای آنحضرترا گرفتند و آنجناب را بمسجد بردند در حالیکه از ضعف پاها یخود رابزمین

میکشید و قوة راه رفتن نداشت پس با دست اشاره کرد
و ابوبکررا از محراب پس کرد و خود آن جناب نماز
مختصری گذاشت و ابوبکرو عمر را فرمان دادکه ازمدینه
بیرون روند و تجهیز جیش اسامة بن زید نمایند و لعنت
فرمود آنکه تخلف از جیش کند هنوز اسامة از جرف
حرکت نکرده بودکه رسول خدا وفات فرمودابوبکرامیر
شد بر امیر خودکه اسامة بن زید باشدو ابن ابی الحدید
در شعر خود ولا کان فی بعث ابن زید اشاره بهمین مطلب
کرده و باز میگوید آن جوان مردیکه بتو در روز
غارکه دلش از ترس درطپش و خفقان باشد و نه در
روزبدر در زیر سایبان بنشیند و از ترس خود را ظاهر
نکند بلکه آن جوان مرد همان کس است که
در وقتیکه رسولخدا(ص) بغار تشریف برد در جای
رسول خدا خوابید و بحکم والجود بالنفس اقصی غایة
الجود جان خودرا فدای پسرعم خود رسول‌خدا(ص) نمود
شمشیرهای برهنه کفار قریش‌را بجان خود خرید وابوبکر
بارسول‌خدابغاررفت لکن از ترس آنکه مبادا کفار بجستجوی
پیغمبر بغار بیایند چندان درحزن وغم شدکه طپش قلب او

را عارض شد ورسول خدا اورا فرمود که لاتحزن ان‌الله معنا ودرروز بدرا زترس کفار قریش در سایهٔ عریش نشسته بود امیرالمؤمنین (ع) در دریای حرب غوطه میخورد و پیوسته پیکر ابطال رابخاك هلاکت میافکند تاآنکه بضرب شمشیر او رؤسای قریش کشته شدند وفتح از برای رسول خدا صلی‌الله علیه واله واقع شدوشیخ‌ازری اشاره بمضمون همین شعر کرده در آنجا که فرموده این هذامن راقد فی فراش المصطفی یسمع العدی ویراها یعنی ابوبکر پنهان شده بود ودر سایهٔ‌سایبان هنگامیکه سایه افکنده بود برسر شجاعان نیزه های خطی یعنی مشغول جنك بودند و مقاتله مینمودند

هو المختفی بظل عریش   حیث ظل الکماة کان قناها

پس ابن‌ابی‌الحدید گفته آن جوان مردیکه رداء و ازار مجدو بزرگواری رابرخود پوشیده آن امام هدایت کننده است که اشاره کردوقرص نان خودرا بمسکین ویتیم واسیر داد درعوض‌آن قرص نان قرص خورشیدنورانی درآسمان برای او برگشت وابن ابی‌الحدید آنمضمون‌رااز شعر ابن نماشاعر اخذ کرده است چنانچه درشرح نهج گفته وآن

شعر اینست جاد بالقرص و الطوی ملا حنیبه و عاف الطعام وهو سغوب فاعاد القرص المنیر علیه القرص و المقرض الکرام کسوت گویند که حضرت امیر المؤمنین (ع) سقایت نخلی فرمود در عوض یکمد از جو پس آن را برایش دساس کردند و نان پختند چو نخواست بر آن افطار فرماید سائلی بر در خانه آمد آنحضرت نانش را بسائل داد و شب گرسنه خوابید و شاعر گفته که بخشش کرد قرص نان خود بسائل در حالی که از گرسنه گی ضعف بر او غالب بوده و کراهت داشت از خوردن طعام بملاحظه سائل با آنکه گرسنه بود پس چون قرص نان بسائل داد درعوض قرص نورانی خورشید برای او باسمان برگشت و قرض دهنده کریم کسب کننده است احتمال دارد که اینشعر اشاره باشد بفضیلتی که در فصل دیگر ذکر خواهم کرد انشاء الله تعالی اینک من بجهت تائید اشعار ابن ابی الحدید چند شعر از شیخ ازری علیه الرحمة نقل نمایم

قال و لله دره و علی الله بره — ای مرمی من الفخار قدیماً
او حدیثاً اصابه شیخا هما — ای اکرومة و لو اتها
قلت ردفت الیهما انتما ها — ان یکونا کنز عمهم اسدی بأسها

فای الفرائس اثتر سا ها　　کیف لم یظفر واولو بجریح
ویدالليث حمة جرخاها　　ان تکن فیهما شجاعة قرم
فلما ذافی الدین مابدلاها　　ذخراها لمنکر و نکیر
ام لاحباد مالك ذخراها فصل عبدالله بن مسعود روایت
کرده است که دریکی ازشبها رسول خدا صلی الله
علیه وآله ازنماز شام وخفتن فارغ شد مردی ازمیان صفوف
برخواست وگفت ایمهاجرو انصار من مردی غریبم وبرهیچ
چیز قدرت ندارم مرا طعامی دهید رسول گفت ایدرویش
ذکر غریب مکن که دل مرا اندوه گین ساختی پس از آن
فرمود که غریبان چهارند اول مسجدی که در میان قومی
باشد که در آنجا نروند ونماز نگذارند دوم مصحفی که
در خانه باشد ومردم آن خانه ازآن تلاوت نکنند سیم عالمی
که درمیان جماعتی باشد وایشان تفقد او نکنند ومسائل
دین از او نپرسند چهارم مردی ازاهل اسلام که در میان کفار
اسیر باشد پس فرمود که کیست که مؤنت اینمرد کفایت
کند تادر فردوس اعلا او را جای دهند حضرت امیرالمؤمنین (ع)
برخواست و دست سائل بگرفت وبحجره طاهره حضرت
فاطمه زهراء صلوات الله علیها درآورد وگفت ای دختر رسول

خدا درکار این مهمان نظری کن گفت یا بن عم طعام در خانه اندك است حسن وحسین گرسنه اند وشما نیز روزه داشته اید وآن طعام یك کس رابیش کفایت نکند فرمود آنراحاضر کن وبروایت دیگراست که فرمود (نومی الصبیه) بچه گان راخواب کن پس فاطمه(ع) طعام پیش آورد حضرت امیر آن طعام راپیش مهمان نهاد وباخود گفت که اگر من طعام بخورم مهمان راکافی نباشد واگر نخورم سبب انفعال مهمان شود پس دست دراز کرد وچنان نمود که اصلاح چراغ میکنم و شعله آن را بنشاند و فاطمه را گفت که در روشن کردن چراغ تعلل کن تامهمان از خوردن طعام فارغ شود وخود دهان مبارك می جنبانید تا مهمان تصور کند که طعام می خورد و چون مهمان از خوردن طعام فارغ شد حضرت فاطمه (ع) چراغ را آورد چون حضرت امیرالمؤمنین (ع) نظر کرد دید که طعام هم چنین بر جا یست فرمود که ایدرویش چرا طعام نمیخوری گفت سیر شدم پس حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهما السلام و فضه و همسایها از آن طعام خوردند هنوز باقی بود روز دیگر که آنحضرت نزد

رسول (ص) آمد ویرا گفت یا علی دیشب چون گذرانیدی
فرمود بخیر و خوبی پس آنجناب حکایت چراغ نشا نیدن
وطعام نخوردن و چنان نمودن که طعام می خورد و
برکت یافتن طعام تمام با امیرالمؤمنین (ع) باز گفت حضرت
امیر گفت که شما را اعلام کرد یا رسول‌الله فرمود جبرئیل
نزد من آمد و این خبر داد این آیه آورد و
یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه

فقیر گوید که باین مضمون روایات بطرق کثیره از
شیعه وسنی نقل شده است و شعراآن را بشعر درآورده‌اند
سید حمیری گفته

قائل للنبی انی غریب
جایع قد اتیتکم مستجیراً
فبکی المصطفی و قال غریب
لا یکن للغریب عندی ذکورا
من یضیف الغریب قال علی
انا للضیف فانطلق ما جوراً
ابنة العم عندنا شیئی
فاجابت اره شیئاً یسیراً

کف بر قال اضیعیه فان الله

قد یجعل القلیل کثیراً

شی اطفی المصباح کی لایرانی

فاخای طعامه مو فوراً

جاهد یلمظ الاصابع و الضیف

یراه الی لطعام مشیراً

عجبت منکم ملائکة الله

و ارضیتم اللطیف الخبیرا

و لهم قال یؤثرون علی

انفسهم نال ذاک فضلا کبیراً

فصل شیخ جلیل و محدث بی بدیل ثقه الاسلام نوری نورالله مرقده در کتاب شاخه طوبی فرموده که شخصی بود از نیکان حاله شغلش قصیده خوانی بود و بسیار خوب میخواند و در وقت خواندن عمامه را بر زمین میگذاشت و در میان مجلس راه می رفت و در خصوص خواندن قصیده هائیه مادح اهل البیت ملا کاظم ازری امتیازی داشت و فرموده حقیر در بیست سال قبل خواندن او را در نجف اشرف دیدم وحکایت را از او بلا واسطه شنیدم

و بعد از او از جماعتی از اهل حله و غیر حله شنیدم بنحویکه قطع حاصل شد و حکایت چنان شهرت دارد که محتاج بسند نیست و خلاصهٔ آن حکایت چنین است که وقتی جماعتی از اعیان و اشراف بغداد از قبیل قاضی ومفتی وامثال اینها بحله رفتند بریکی از اکابر واردشدند بجهت تماشا وترویح ازصاحب خانه خواستند که حاجی جواد بجهة ایشان قصیده بخواند چون حالت مشارالیه معلوم بود که در بحبوحه خواندن ازحالت طبیعی بیرون میرفت بنحوی که ملتفت خود نمیشد صاحب خانه ترسید که مبادا ازاشعار مثالب ومعجا بخواند وباعث فتنه وآشوبی شود راضی نشد تا آنکه اصرار آنها ازحد گذشت والفت نزدیك شد بکدورت مبدل شود مقرر شد که از غزلیات ومدائح قصیدهٔ هائیه بخواند پس بنحو مردم حاجی برخواست و مشغول شد وعمامه رادر وسط خانه گذاشت واز اعیان حله واهل دیوان ورعایا جمع کثیری نشسته ودر صحن خانه ایستاده بودند چون از مدایح فارغ شد بی خبر ازخود شروع در مثالب کرد صاحب خانه هرچه اشاره کرد ثمری نبخشید وحضار مجلس مشغول کشیدن شطب و قلیان بودند چون

تیرشهاب از ابیات قدری از گوشه قلبشان راسوزاند خواستند
خواموش کنند وبنحو خوشی اورا مصروف ومانع شوند
یکی از آنها سر شطب را بر گرداند برروی عمامهٔ او که آتش
بگیرد واو مشغول عمامه شود وازآن حالت برگردد واهانت
درضمن مزاحی هم شده باشد پس اثری ازسوختن ظاهر نشد
دیگری متابعت کرد نشد وهکذا آنچه شطب در مجلس
بود بروی عمامه خالی شدند نه حاجی جواد ملتفت شد که
منصرف شود ونه دود عمامه بلند شد آخر کار باعانت از
خارج رسید از کفگیر اتش گیری که در قهوه خانه ها
دارند آتش باشاره آنها آوردند تاآنکه عمامه در آتش
غرق شد که هیچ طرفش پیدانبود حضرات در بوته تعجب
و غیظ متحیر وگداخته تا آنکه حاجی بنحو دلخواه از
خواندن آنها فارغ شد عمامه راندید پرسید نشانش را در
زیرآتش گرفت پس اورابیرون آورد وحرکت داد خاکستر
ازاو ریخت وبرسر گذاشت بدون آنکه جزئی از او تغییر
کرده باشد ودراین مجلس درظاهر وخفا جماعت بسیاری
بشرف تشیع مشرف شدند ودر این حکایت معجزهٔ ایست
از ائمه امام علیه السلام و فضیلتی است از برای آن قصیده

شریفه و کرامتی است از برای قاری وصاحب قصیده

فقیر گوید که قصیده هائیه آنمرحوم مستغنی از تعریف وتوصیف است چه ظاهراً دراسلام قبل ازاو قصیدهٔ باین طولانی وجزآلت وفصاحت و کثرت مطالب وقلت تعقید گفته نشده وازمرحوم خاتم الفقهاوالمجتهدین صاحب جواهر الکلام نقل است که تمنی فرمود که کاش قصیده هائیه ازری در نامه عمل من بود و جواهر الکلام من در نامه عمل ازری ره و شیخ ادیب اریب مشهور بفضل در آفاق اشهر شعرای عراق شیخ جابر کاظمی آن را تخمیس نموده والحق این زیادتی با اصل در فصاحت توام و در حسن و نضارت مثل همند فهو کنوز در فوق نور و من بجهت تبرك و تیمن از اصل قصیده هائیه چند شعر در اینجا ذکر میکنم قال الشیخ الاجل الاوحدی المادح لال الاحمدی المولی الکاظم الازری

لافتی فی الوجود الاعلی	ذاك شخص بمثله الله باها
ماحوی الخافقان جن وانس	قصبات السبق التی قدحواها
لا ترم وصفه فقیه معان	لم یصفها الا الذی سواها
انما المصطفی مدینه علم	وهوالباب من اتاه اتاها

وهما مقلتا العلو الم يسرا | ها علی و احمد يمناها
هل اتی هل اتی بمدح سواه | لا و مولی بذکره حلاها
وهو علامة الملائك فاسئل | روح جبريل عنه کيف هداها
وتفکر با نت منی تجد ها | حکمة تورث الرقود انتباها
اوما کان بعد موسی اخوه | خير اصحا به واعظم جاها
ليس تخلو الا النبوه منه | ولهذا خير الوری استثناها
وهو فی اية التبا هل نفس | المصطفی ليس غيره اياها
ثم قل انما وليکم الله تری | الا عتبار فی معناها
یابن عم النبی انت يدالله | التی عم کل شیء نداها
يا ابا النيرين انت سماء | قد محی کل ظلمة نيراها
يا اخا المصطفی لذی ذنوب | هی عين القذی وانت جلاها

فصل بدانکه شیخ جليل براح و هاج و بحر عجاج ابو عبدالله حسين بن احمد معروف با بن حجاج يکی ازشعراء شيعه و مادحين اهلبيت عليه السلام است و در سنه ۳۹۱ در بغداد وفات کرد و در پائين پا ی حضرت موسی بن جعفر عليهما السلام بخاك رفت و بر حسب وصيت او بر لوح مزارش نوشتند وکلبهم باسط ذراعيه بالوصيد وجماعتی ما نندسيد رضی و غيراو را مرثيه گفتند و او را در درجه

امر القيس شمرده اند و از براى اوست قصيده شريفه‌فائيه مشتمل بر مدح امير المؤمنين و هجاى اعداء آن حضرت و بسيارى از فضايل آنجناب ع و مطاعن اعدا را در آن درج كرده والحق شايسته است كه شرحى از آن بشود واز براى اوست قضيه لطيفه ومن اول آن قضيه را نقل ميكنم آنگاه بذكر چند شعر از آن تبرك ميجويم

نقلستكه چون سلطان مسعود بويهى باعضدالدوله ديلمى از بناء مشهد امير المؤمنين عليه السلام فارغ شد در حرم مطهر داخل شد وآستانه مباركه را بوسيد ودر كمال ادب نشست وعلماء و بزرگان مانند سيد مرتضى و غيره نيز حضور داشتند ابن حجاج پيش ايستاد وشروع كرد بخواندن قصيده فائيه خود چون باشعار هجا رسيد سيد مرتضى بر آشفت وبراو درشتى كرد كه در محضر امير المؤمنين عليه السلام اين كلمات زشت چيست كه ميخوانى وقطع كرد كلام او را ابن حجاج دل شكسته بمنزل خود بر گشت شب درخواب حضرت امير المؤمنين را ديد كه باوى فرمود كه خاطر تو شكسته نشود همانا من ميفرستم مرتضى علم الهدى رابسوى تو كه از تو عذر خواهى نمايد و بسوى او نميروى

تو تاما بفرستیم اورا که خود او بمنزل تو بیاید و سید مرتضی نیز در آن شب درخواب دید پیغمبر صلی الله علیه و آله را با امامان که در دور او نشسته اند سید بخدمت ایشان شتافت و سلام عرض کرد التفاتی باو ننمودند اینمطلب بر سید خیلی گران عرضکرد ایموالی من من بنده وغلام شما وفرزند شما میباشم بچه سبب که مستحق این گونه هجران و بی لطفی شما شدم شدم فرمود بجهة آنکه شکستی خاطر شاعر ما ابی عبد الله بن حجاج را پس میروی بمنزل او و براو داخل میشوی واز وازو عذر می خواهی پس اورا برمیداری و می روی نزد سلطان وباو خبر میدهی عنایت وشفقت مارا براو سید همان ساعت ازخواب بیدار شد ورفت درخانه ابن حجاج را کوبید ابن حجاج گفت ای سید من آنکسیکه ترا بنزد من فرستاده امر فرموده که من بیرون نیایم تا شما داخل منزل من بشوید فرموده (سمعا وطاعة لهم) پس براو داخل شد و عذرخواهی کرد واورا بنزد سلطان برد آنوقت هردو خواب خود را برای سلطان نقل کردند سلطان ابن حجاج را گرامی داشت ونعمت وخلعت باو عطا کرد و اورا مرتبه جلیله عنایت فرمود و اعتراف کرد بفضیلت او وامر کرد او را

بخواندن تمام قصیده در آن سال و آن قصیده شصت و چهار بیت است و من بجهة تبرك این چند شعر را از آن ذکر نمودم

یا صاحب القبة البیضا علی النجف
من زار قبرك واستشفی لدیك شفی
زوروا ابا الحسن الهادی فانکم
تحظون بالاجر والاقبال والزلف
زوروا لمن یسمع النجوی لدیه فمن
یزره بالقبر ملهوفا لدیه کفی
وقل سلام من الله السلام علی
اهل السلام واهل العلم والشرف
انی اتیتك یا مولای من بلدی
مستمسکا بحبال الحق بالطرف
راج بانك یا مولای تشفع لی
وتسقنی من رحیق شافی اللهف
فانك الایة الکبری التی ظهرت
للعارفین بانواع من الطرف
هذی ملائکة الرحمن دائمة

یهبطن نحوك بالا لطاف والتحف
کالسطل والجام و المندیل جآء به
جبریل ما احد فیه بمختلف
و قصه الطائر المشوی عن انس
یخبر بما نصه المختار من شرف
لا قدس الله قوماً قال قائلهم
بخ بخ لك من فضل و من شرف
و بایعوك بخم ثم آکدها
محمد بمقال منه غیر خفی
عاقوك و اطرحوا قول النبی ولم
یمنعهم قوله هذا اخی خلفی
هذا ولیکم بعدی فمن علقت
به یداه فلن یخشی ولم یخف
فالشافعی یری الشطرنج من ادب
و ابن حنبل فیما قال لم یخف
یقول ان اله العرش ینزل فی
زی الانام بقد اللین الهیف
علی حمار یصلی فی المساجد قد

ارخی ذوآئبه منه علی الکتف
یمشی بنعلین من تبر شراکهما
درّ و یخطر فی ثوب من الصلف
وقول نعمان فی شرب المدام بان
لا حد فیه و لا اثم لمعترف
و مالک قال لو طاوا با لغلام
ولا تخشوا مقاله من قد جاء بالسخف
مجللا اکل لحم الکلب مبتدعا
مخالفا للذی یروی عن السلف
قل لابن سکرة ذی البخل والخرف
عن ابن حجاج قولا غیر منحرف
یابن البغایا الزوانی العاهرات ومن
سلفلیقیا تهم قد حضن من خلف
بحب حیدرة الکرار مفتخری
به شرفت وهذا منتهی الشرف

فصل از کتاب اغانی ابو الفرج نقلست که از مدائنی روایت شده که سید حمیری رحمه الله براسب سوار در کناسه کوفه ایستاد و گفت هر کس یك فضیلتی از علی نقل

کند که من آن را بنظم در نیاورده باشم من این اسپرا با آن چه برمن است باو خواهم داد پس محدثین شروع کردند به نقل فضایل امیر المؤمنین علیه السلام وسید اشعار خود را که متضمن آن فضیلت بود انشاد میکرد تا آنکه مردی اورا حدیث کرد از ابوالرعل المرادی که گفت من در خدمت امیر المؤمنین بودم که مشغول به تطهیر شد از برای نماز وموزه خودرا از پای بیرون کرد ناگاه ماری داخل کفش آنجناب شد پس زمانیکه خواست کفش خودرا بپوشد غرابی بتعجیل از هوا فرود آمد وموزه آنحضرت را ربود و بالا برد وبیفکند آنما راز موزه بیرون افتاد سید تا این فضیلت راشنید آنچه وعده کرده بود بوی عطا کرد آن گاه آن فضیلت را بنظم درآورد وگفت

الا یا قوم للعجب العجاب

لخف ابی الحسین والحباب

عدو من عداة الجن عبد

بعید فی المرارة من صواب

کریه اللون اسود ذو بصیص

حدید الناب ازرق ذو لعاب

اتی خفا له فا نسا ب فیه

لینهش رجله منها بنساب

فقض من السماء له عقاب

من العقبان او شبه العقاب

فطا ربه فحلق ثم اهوی

به الارض من دون السحا ب

فصك بخفه فا نسا ب منه

وو لی هار با حذر ا لحصا ب

فذو فع عن ابی حسن علی

نقیع سما مه بعد انسیا ب

فصل موفق ابن احمد از علی بن ابی طالب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر فرمود اگر اندیشه نمیکردم از اینکه بگویند طوایفی از امت من در حق تو آنچه نصاری درحق عیسی بن مریم گفتند هر آینه امروز در فضل تو سخنی میگفتم که بر هیچ گروهی از مسلمانان نگذری مگر آنکه بخاك كفش تو تبرك جویند و بفاضل آ ب وضوی تو استشفا نمایند

گر نبودی خوف در هاسفتمی

آنچه در دل بود یکسر گفتمی

لیک با این قوم که کورند و کر

چون توا نسم گفت او صاف قمر

لکن در فضل تو کافی است که تو از من باشی و من از تو ارث مرا میبری وارث تو را میبرم و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد یا علی تو ادا کننده دین منی و قتال کنندهٔ بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین مردمی بمن و فردای قیامت خلیفه منی بر حوض من منافقان را از آن دور میکنی و تو اول کسی هستی که وارد میشوی بر حوض من و اول کسی هستی که داخل بهشت میشوی از امت من و شیعه تو بر منبر هائی از نور باشند همه سیراب و خوش وقت با رو یهای سفید برد ور من ایشان را شفاعت کنم و در بهشت همسا یگان من خواهند بود و دشمنان تودرفردای محشر همه گی تشنه کام و افسرده ور و سیاه باشند و پیوسته با تا زیانهای آتشین ایشان را بزنند در حالتی که سرهای خود را از شدت سنگینی غل و زنجیر بالا کرده و دیده ها را بسته باشند یا علی حرب تو حرب منست صلح

تو صلح من است علانیه تو علانیه من است ضمیر تو ضمیر منست تو باب علم منی و اولاد تو او لادمنندو گوشت تو گوشت من است وخون توخون منست وحق باتو است و برزبان تو است و در دل تو است و در نظر تو است و ایمان با گوشت وخون تو مخلوط است چنانکه باگوشت و خون من و خدای عزوجل مرا امر فرموده است که ترا بشارت دهم به اینکه تو و عترت تو در بهشت خواهند بودودشمن تو در جهنم و وارد نشود بر حوض من دشمن تو و غائب نشود از حوض من دوست تو علی علیه السلام فرمود من بسجده افتادم و خدای را حمد کردم بآنچه بمن احسان فرموده از اسلام و قرآن و مرا دوست خاتم النبیین و سید المرسلین گردانید ولنعم ماقیل

و لا ینجی من الرحمن شیئی
و من هول القیمة و الحساب
و من نار تلهب فی جحیم
سوی حب الامام ابی تراب
شفیع الخلق فی یوم التلاق
هو المنعوت فی آی الکتاب

از رسول خدا صلی الله علیه و اله مرویست که بر داشته نشود قدم بنده در روز قیامت تا سوال شود از او از چهار چیز از عمر او که درچه فانی کرده و از جوانی او درچه پیر کرده واز مال او که از کجا کسب کرده و درچه انفاق کرده واز محبت ما اهلبیت (قلت)

مواهب الله عندی جاوزت املی   ولیس یبلغها قولی ولا عملی
لکن اشرفها عندی و افضلها   ولایتی لامیر المؤمنین علی

فصل بدانکه امیر المومنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ازهد از تمامی مردم بود وهیچ زاهدی بمرتبه زهد آن حضرت نرسید وهمه زهاد روی اخلاص بدرگاه او مالیده اند ورحل اقامت بر در خانه او افکنده اند هرگز از طعامی سیر نخورد وپیوسته ماکول وملبوس او از همه کس خشن تر بود ولباسش کرباس بسیار درشت بود وخوراکش نان جوین بود که سبوس آنرا نگرفته باشند ونعلینش از لیف خرما بود ومدت پنج سال صاحب اختیار وخلیفه بود وآجری برروی آجری نگذاشت وخشتی بروی خشتی سوار نکرد وهرگز گاو وگوسفندی جمع نکرد وهزار مملوك خرید از مال خود که بکدیمین وعرق جبین پیدا کرده بود وبرای رضای

خدا آنها راآزاد کرد وعمل اوبه عمل کسی مانند بود که پیوسته بجانب بهشت ودوزخ چشم دوخته و نظر میکند و نفقه آن حضرت از غله خود آنجناب بود که در ینبع داشت ومردم رااز نفقه خود نان وگوشت میداد وخود تلید می کرددر زیت ومیخوردشعر

وکان طعامه خبزاً وزیتاً　　و یؤثر باللحوم الطارقینا

وقتی عدی بن حاتم برآن حضرت وارد شد آن جناب را دید که در پیش او مشکی کهنه بود که در آن قد ری آب خالص بود وهم در نزد آن حضرت ریزهای نان جوین و ونمك بود عدی گفت یا امیر المؤمنین من می بینم شما را روزهای دراز باشکم گرسنه بسر میبری ودرامور مسلمانان کوشش مینمائی وشب رابه بیداری وخون جگر خوردن ومشقت کشیدن در بنده گی خدای بروز میآوری وافطارتو همین است فرمود

علل النفس بالقنوع والا　　طلبت منك فوق ما یکفیها

فرمود نفس را بقناعت مشغول کن وباز داربآن و گرنه سرکشی خواهد کرد وفوق کفایت از تو طلب خواهدنمود واز احنف ابن قیس مروی است که وقتی بنزد معاویه رفتم ازشیرینی و ترشی چندان بنزد او آوردند که تعجب کردم

بعد از آن طعامهای رنگارنك در سفرهٔ او چیدند که من نام آنهارا ندانستم و یکیکر ا از او میپرسیدم و او جواب میگفت چون معویه طعام خود را وصف نمود مرا گریه در گرفت گفت چرا گریه میکنی گفتم بیادم آمد که شبی در خدمت علی (ع) بودم وقت افطار شد آن حضرت مرا تکلیف ماندن کرد پس انبانی سر بمهر طلب نمود چون حاضر کردند گفتم این چه چیزاست گفت سویق جواست گفتم که ترسیدی که از آن بردارند یا بخل کردی که چنین سر آنرا مهر کرده فرمودنه این ونه آن بلکه ترسیدم که حسن و حسین آن را بروغن یا بزیت بیالایند گفتم مگر حرام است فرمودنه و لیکن و اجبست بر اما مان عادل که قسمت بردارند بقدر ضعیف ترین مردم تا فقیر را فقراو از جاده بیرون نبرد معویه گفت ذکر کردی کسی راکه احدی فضل او را انکار نتواند کرد و از اصبغ بن نباته مرویست که علی علیه السلام فرمود داخل شدم ببلاد شما با همین لباسهای کهنه و اسباب و شترسواری خود و اگر از بلاد شما بیرون روم و باخود ببرم زیاده از آنچه آورده ام بدانید که در مال خدا و مال مسلمانان خیانت کرده باشم و روایت شده

که روزی آنحضرت ببازار بزازان آمد بمردی فرمود دو جامه بمن بفروش آنمرد گفت که یا امیرالمؤمنین آنچه بخواهی نزد من هست حضرت چون دانستکه آنمرد او را شناخته از او در گذشت بدر دکان پسری آمد و دو جامه از او خرید یکی را بسه درهم و یکی را بدو درهم فرمود ای قنبر آن جامه که بسه درهم خریده ام تو بردار و بپوش قنبر عرض کرد که تو بآن سزاوار تری زیرا که بر بالای منبر می روی و برای مردم خطبه میخوانی حضرت فرمود که ای قنبر تو جوانی و لباس بهتر ترا زیبنده است و من از پروردگار خود شرم دارم که بر تو تفضیل جویم و ازرسول خدا (ص) شنیدم که فرمود بپوشانید بغلامان خود از آنچه خود می پوشید و بخورانید بایشان از آنچه خود بخورید و چون آنجامه را پوشید آستین آنرا کشیده از سر انگشتان او در گذشت امر کرد تاآن را بریدند وجدا کرده بینداخت آن پسر عرض کرد بمن بده تا کنار آستین آن را بدوزم فرمود که آن را بگذار بهمین صفت که هست که عمر از این شتابنده تر است بعداز آن پدر آن پسر آمدو عرض کرد یا امیرالمؤمنین پسرم ترا نشناخته اینك دو درهم ازشما زیاد

گرفته حضرت فرمود که نمیگیرم ومن او را گول نزده ام واو مرا گول نزده است وبرضای یکدیگر معامله کرده ایم واز سوید بن غفله مرویستکه وقتی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدم دیدم کاسه از دوغ بسیار ترش در پیش آن جناب است وقرصی از نان جو خشك که پوست ونخالهٔ جو برروی آن پیدا بود بردست داشت وبزحمت تمام آن رامی شکست واگر بدست شکسته نمیشد بقوت زانوی خود آن رامی شکست ودر کاسه می ریخت وباآن دوغ میخورد پس مرا تکلیف خوردن کرد گفتم روزه دارم فرمود که از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود کسیرا که روزه او مانع شود او را از طعامیکه میل بآن داشته باشد بر خدا حق است که او را اطعام دهد از طعام بهشت وشراب دهد او را از شراب بهشت سوید گوید که فضه کنیز آن حضرت نزد آن جناب ایستاده بود باوی گفتم وای برتو ای فضه آیا نمی ترسی از خدا درامر این پیر مرد که آرد نان آن را غربال نمی کنید ونخاله آن را نمی گیرید فضه گفت که خود آقا مرا امر کرده که نخاله آن رانگیرم حضرت ازمن پرسید که بفضه چه گفتی من آنچه گفته بودم عرض کردم فرمود پدر ومادرم فدای رسول خدا باد که هرگز

سبوس نان اورا نگرفتند وسه روز از نان گندم سیر نخوردند تاازدنیا رحلت فرمود وروایت است که عمروبن حریث در کمین آنحضرت بود که غذای آنحضرت را ببیند دید فضه انبانی سر بمهر آورد ویك گردهٔ نان جو خشك در شت از میان انبان بیرون آورد عمرو گفت ای فضه چرا نخاله این آرد را نگرفتی وآن راپاك نکردی گفت چگونه چنین کنم وحال آنکه امیرالمؤمنین (ع) مرا ازآن نهی کرده و من نان نیکو درمیان انبان او میگذاردم امیرالمؤ منین در انبان را مهر کرد که دیگر نتوانیم طعام پاکیزه درآن گذاریم پس امیرالمؤمنین (ع) آن نان را ریزه کرد درکاسه وقدری آب برآن ریخت واندکی نمك برآن پاشید وآ ستین بالا زد وازآن بخورد چون فارغ شد دست برمحاسن خود گرفت فرمود ای عمرو خائب وخاسر است این ریش من اگر از جهة طعام اورا در آتش جهنم بسوزانم و این مرا کافی خواهد بود وبآن قناعت توانم نمود از اصبغ بن نباته مرویست که چون ازجائی مالی بخدمت امیرالمؤمنین (ع) میآوردند داخل بیت المال میشد و مستحقا ن را جمع میکرد بعد ازآن دست بمال میزد وبجانب یمین و یسار متفرق میکرد

و میفرمود (یا صفراء یا بیضا لا تغرینی غری غیری) یعنی ای دنیا روا یدر هم مرا فریب ندهید و بفریبید غیر مرا و میفرمود

هذا جنای وخیاره فیه اذ کل جان یده الی فیه

بعد از آن از آنجا بیرون نمیامد تا جمیع آن اموال را متفرق میکرد و حق هر کسی را با و میرسانید و بعد از آن امر میفرمود که بیت المال را جاروب کنند و آب در آن بپاشند بعد از آن دو رکعت نماز میگذارد و بعد از سلام نماز میفرمود ای دنیا خود را بمن منما و مرا بخود مشتاق مگردان و مرا فریفته خود مکن که من ترا سه طلاق گفته‌ام طلاقی که در آن رجوعی نباشد

و کان یقول یا دنیا ی غری

سوای فلست من اهل الغرور

فصل ابن ابی الحدید سنی در شرح نهج البلاغه گفته بدانکه اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام مفاخرت در آید و در تعداد فضایل و مناقب خود با آن فصاحتی که حقتعالی با و کرامت کرده وآن را با و مخصوص گردانیده مبالغه نماید و جمیع فصحای عرب

نیز او را مساعدت کنند و معاونت نمایند نتوانند رسید
بمشری از آنچه رسول صادق الوعد درشان او تصریح
فرموده و مراد من اخبار مشهوره نیست که اما میه بر
امامت او استدلال کرده اند مانند خبر غدیر خم وحدیث
منزله وقصه برائت و خبر راز گفتن و خبر تبلیغ رسالت
هنگامی که عشیره خود را در مکه جمع کرد و ایشان
را ضیافت نمود و دعوت به ایمان نمود علی علیه السلام
اول ایمان آورد و مانند اینها بلکه مراد من اخبار
خاصه چند است که ائمه و پیشوایان حدیث درشان او
روایت کرده اند که اقل قلیل از آنها در حق دیگری از
صحابه نقل نکرده اند و من از آنچه علمای محدثین
ما که در حق علی (ع) متهم نیستند و دیگران را درخلافت
بر او تفضیل میدهند نقل کرده اند قلیلی از آنها را نقل
میکنم زیرا که فضایلی راکه این جماعت نقل میکنند نفس
بآن مطمئن میگردد و مثل روایت دیگران نیست
پس ابن ابی الحدید بیست و چهار خبر روایت کرده
در فضایل آنحضرت و بعد از آن گفته که من این

اخبار را در این موضع از کتاب ذکر نکردم مگر از جهت آنکه بسیاری از کسانی که از آن حضرت منحرفند چون برمی خورند بکلام او در نهج البلاغه و غیر آن که متضمن شکر گذاری و تحدیث بنعمتهای خدا است با نحضرت از اختصاص برسول خدا (ص) وتمیز او از دیگران آن حضرت را بکبر وفخر وعجب نسبت میدهند وپیش از این قومی از صحابه نیز چنین میگفتند درحق او چنانچه بعمر گفتند علی را امیر لشکر وامیر جنك کن گفت کبر علی از این زیادتر است که امیر لشکر و امیر جنك شود وزید بن ثابت گفت ماندیدیم احدی راکه ازعلی واسامه متکبر تر باشد ومن درشرح قول آنحضرت که میفرماید نحن الشعار والاصحاب ونحن الخزنة والابواب این اخبار راذکر کردم تا مردم برمنزلت ومقام اودر نزد رسول خدا آگاه شوند وبدانند که چنین کسیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او این گونه فضایل گوید اگر بهوا عروج کند و بآسمان برود وبر انبیا وملئکه فخر نماید جای آن نیستکه کسی اورا ملامت کند بلکه همه اینها بشأن او لا یق بلکه ذات مقدسش از آن بالاتر است او قلت انك رب كل فضيلة

ما کنت فیما قلته متخالا وچگونه چنین نباشد و حال آنکه آن حضرت هرگز بمسالك اهل تعظیم و تکبر چه در گفتار و چه در کردار سلوك نفرمود بلکه خلق شریفش از همه لطیف تر و طبعش از همه کریمتر و تواضعش از همه زیادتر و تحملش از همه بیشتر و شگفتگی او از همه بهتر وروی او از همه گشاده تر بود چنانکه بعضی او را بخوش طبعی و شوخی نسبت میدادند و حال آنکه این دو صفت منافی تکبر و مخالف استطالة و تفاخرند اگر گاهی از اوقات از این کلمات برزبان میراند بود مگر ازبابت نفثه مصدور و شکوی مکروب و تنفس مهموم وقصد نداشت بآن مگر شکر نعمت خدا و آگاه نمودن غافلین با آنچه حقتعالی باو کرامت فرموده از فضیلت پس بدرستیکه این از باب امر بمعروف و تحریص نمودن است بر اعتقاد حق و صواب درامر او ونهی از منکری است که عبارت باشد از تقدیم غیر او براو در فضل که خدا نیز از آن نهی فرمود فی قوله افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لایهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و هم ابن ابی الحدید در موضعی دیگر گفته فضایل آن حضرت از بسکه عظیم و

منتشرند بجائی رسیده که متعرض آنها نتوان شد و متصدی تفصیل نتوان گردید و چنانستکه ابوالعینا بعبدالله بن یحیی بن خاقان وزیر متوکل و معتمد گفت همانا من در ستودن فضل تو مانند کسی ام که از روشنائی روز و تابش ماهتاب که هیچ یك از آنها بر هیچ بیننده مخفی نیست خبر دهد پس مرا یقین است که هر چه مبالغه در گفتن کنم باز بعجز منسوب و از بلوغ بغایت آن مقصر خواهم بود پس عنان زبان از ثنای تو باز پس کشیده بدعای تو پیوستم و خبر دادن از فضایل ترا بعلم مردم بحال تو واگذاشتم پس ابن ابی الحدید گفته که چه گویم در حق مردیکه دشمنان و بدخواهان او بفضل او معترفند و قدرت بر انکار مناقب و کتمان فضایل او ندارند و تو می دانیکه بنی امیه بر سلطنت اسلام استیلا یافتند واز مشرق تا مغرب زمین را بزیر نگین در آوردند و بهرحیله که داشتند سعیها کماشتند که نور علی علیه السلام را اطفا کنند و مردم را از او منحرف گردانند و چه معائب و مثالب که از برای آنحضرت (ع) وضع نمودند و بربالای همه منبرها او را لعن کردند و کسانی که مدح آن حضرت

مینمودند زجر میکردند بلکه حبس میکردند و میکشتند و از روایت حدیثی که متضمن فضیلت یا موجب شهرت آن حضرت بود منع می نمودند حتی آنکه مردم می ترسیدند از اینکه فرزندی را علی نام کنند و کسیکه نام او علی بود نام خود را مخفی مینمود و باوجود اینها نام آن حضرت بلندتر و درجه او در نظرها رفیع تر شد مانند مشك که هر چند او را بپوشانند عطرش منتشر شود و هر قدر پنهانش دارند بوی خوشش زیادتر گردد و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و مثل روشنائی روز که اگر یك چشم آن را نبیند چشم های دیگر بسیار او را مشاهده کنند

(وکم اسار وا وکم ابد وا وکم ستروا . و الفضل یظهر من باد و مستتر) و چه گوییم در حق مردی که هر فضیلتی باو منسوب و هر فرقه و طایفه او را مجذوب او است رئیس همه فضایل و سر چشمه همه محامد و خصایل دوشیزه گی فضل او بردود در میدان فضیلت از همه پیشتر رانده و پستان فضل را او دوشیده و مکیده هر کرا در فضل کمالی بظهور آید از او باز گرفته و باو پیروی کرده و بدنبال او

در افتاده

من جاء بالقول البلیغ فقائل   عنهم والا فهو منهم سارق

وتو میدانی که اشرف علوم علم الهی است زیرا که شرف علم بشرف معلوم است و معلوم علم الهی اشرف موجودات است پس علم الهی اشرف علوم خواهد بود و این علم باین شرافت که دانستی مقتبس است از کلام آنحضرت وازاو نقل شده وباو منتهی شده وابتدای آن ازاو است وطائفه معتزله که اهل توحید وعدل وارباب نظرند ومردم این علم راازایشان تعلیم میگیرند همه شاگردان آن حضرتند زیرا که بزرك ایشان واصل بن عطا شاگرد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه است وابوهاشم شاگرد پدر خود بوده و پدرش شاگرد آنحضرت بود وبعداز آن سخن را دراز کشیده است در اینکه باز گشت همه علما وفقهای اسلام بحضرت امیر المؤمنین (ع) است تاآنکه میگوید محمد بن ادریس شافعی انصاف داده است هنگامی که ازاو پرسیدند تو درحق علی چه میگوئی گفت چه بگویم درحق کسیکه اخفت اولیائه فضائله خوفا واخفت اعدائه فضائله حسدا وشاع من بین ذین ماملاالخافقین یعنی دوستان اواز جهت ترس فضایل او را پنهان داشتند ودشمنان اواز راه کینه وحسد مناقبش رامخفی

کردند وازمیان دوخفا چندان فضایل اوشایع شد که خافقین راپر کرد ابن مردویه درکتاب خود گوید که نافع بن ازرق بعبدالله بن عمر گفت من علی رادشمن میدارم گفت خداترا دشمن بدارد دشمن میداری مردی راکه یک سابقه ازسوابق اودر اسلام بهتر است ازدنیا وما فیها فقیر گوید بس است در فضیلت امیرالمؤمنین (ع) آنکه دشمنان آنحضرت چندان از مناقب آن بزرگوار نقل کرده اند که ضبط نتوان کرد وکافی است دراینمقام ذکر اشعاری که عمرو بن عاص که اعدی عدو آن حضرت است درمدح اوانشا کرده است قال

بآل محمد عرف الصواب　　وفی ابیاتهم نزل الکتاب

وهم حجج الاله علی البرایا　　بهم و بجدهم لا یستراب

و لاسیما ابو حسن علی　　له فی الحرب مرتبة تهاب

طعام سیوفه مهج الاعادی　　وفیض دم الرقاب له شراب

و ضربته کبیعته بخسم　　معاقدها من القوم الرقاب

علی الدر والذهب المصفا　　و باقی الناس کلهم تراب

هو البکاء فی المحراب لیلا　　هو الضحاک اذا اشتد الضراب

هو النباء العظیم و فلك نوح　　و باب الله و انقطع الخطاب

(فصل) در ذکر آیات و اخبار وارده درفضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بدانکه من در این فصل چهل مطلب ذکر میکنم پنج اول در آیات وارده درشان آن حضرت و پنج دیگر در نصوص وارده بر امامت آن جناب وسی مطالب دیگر در فضایل آن حضرت‌اما آیات **اول** قوله‌تعالی‌انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنواالذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون‌دوم آیه‌تطهیر است که درشان حضرت رسول و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده در خانه ام سلمه امیرالمؤمنین ع فرمود که رسول خدا هر صبح گاهی میآمد ما را و می فرمود الصلوة رحمکم الله انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا واین آیه دلیل است برعصمت اصحاب کساءعلیهم‌السلام سوم‌نزول هل اتی است در شان امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسنین علیهم السلام واقد اجاد الا زری فی قوله

هل اتی هل اتی بمدح سواهم لاومولی بذکرهم حلاها

چهارم آیه مباهله است و مراد از انفسنا علی بن ابی طالب است که تعبیر شده از آن حضرت بنفس مقدس نبوی

و از این تعبیر معلوم شود که آن حضرت شرکت دارد با رسول خدا در جمیع کمالات و فضایل مگر آنچه باجماع خارج شده که نبوت باشد و لهذا چون مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که خبر بده مرا ببزرگ تر فضیلتی از امیرالمؤمنین علیه السلام که قرآن بر آن دلالت داشته باشد حضرت فرمود که آن فضیلتیست که در آیه مباهله است و شیخ ازری اشاره بهمین فضیلت کرده در شعر خود وهو فی آیة التبا هل نفس المصطفی لیس غیرها ایاها

پنجم آیه مودت است قال تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مراد ازقربی علی وفاطمه ع وحسنین علیهم السلام است و مراد از حسنه فی قوله تع و من یقترف حسنة محبت ایشان است

فقیر گوید آیاتی که درشان امیر المؤمنین (ع) است زیاده از آنستکه احصا شود مراد از والسابقون السابقون اولئک المقربون آن حضرت وشیعه اواست چنانچه ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه نیز آن حضرت وشیعه اواست ومراد از افمن کان مؤمنا آن حضرت است

بلکه نازل نشد آیه که در آن یا ایها الذین آمنوا است مگر آنکه علی
راس و امیر آن است و او است مراد از قوله تعالی
وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا
چه او پسر عم پیغمبر وشوهر دختر اواست واشاره با و و
فاطمه است مرج البحرین یلتقیان واشاره به پیغمبراست
بینهما برزخ لایبغیان و اشاره است بحسنین یخرج منهما
اللولوء والمرجان واواست مراد ازقوله تعالی و تعیها اذن
واعیه چه او بود اذن واعیه مرعلم را و اواست مراد از و صدق
به فی قوله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به واواست مراد
ازمؤمنین فی قوله تعالی هو الذی ایدك بنصره و بالمؤمنین
واشاره ببودن بااواست فی قوله تعالی وكونوا مع الصادقین
واواست مراد ازقوله تعالی یوم لایخزی الله النبی والذین
آمنوا معه واواست سبیل وصراط ومیزان وصراط مستقیم
واواست که آیات برائة را بمکه برد وبر کفار خواند واو
است که بآیه نجوی عمل کرد دینار خود رابه ده درهم فروخت
وده مرتبه بارسول خدا راز گفت و درهر مرتبه پیش از آنکه
نجوی کند یکدرهم تصدق کرد تا آیه نجوی نسخ شد
بقوله ءاشفقتم ان تقدموا بین نجویکم صدقات

واو است مراد از شهید وشاهد ومشهود درقرآن واو است
مراد ازصادق ومصدق وصدیق واواست فضل ورحمت ونعمت و
اواست امام مبین واو است مراد از ومن عنده علم الکتاب
واوهست آیة کبری ونباء عظیم وکان یقول مالله آیة اکبر
منی ولالله نباء عظیم اعظم منی ولقد عرضت ولایتی
علی الامم الماضیة فابت ان تقبلها ومراد از والدین
حضرت رسول خدا وآن حضرت است
قال صلی الله علیه وآله انا وعلی ابوا هذه الامة
ولحقنا علیهم اعظم من حق ابوی ولادتهم فانا ننقذهم
ان اطاعونا من النار الی دار القرار ونلحقهم من العبودیة
بخیار الاحرار واواست حبل الله المتین واواست مراداز
صالح المؤمنین واواست مقصود از اخوانا علی سرر متقابلین
واو است مراداز ولکل قوم هاد واو است مراداز قوله تعالی
فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه الا یه
واواست مراداز قوله تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد
الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله و
در حق او نازل شد قوله تعالی ومن الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله در آن شبی که در فراش رسول

خدا خوابید و جان خود را فدای آن حضرت کرد و او
است مراد ازویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
و او است مؤذن بین جنة و نار وا و است صاحب اعراف
و او است که از ولایت او سئوال کرده میشوند مردم
قال الله تعالی وقفوهم انهم مسئولون ای عن ولایة
علی ابن ابی طالب علیه السلام الی غیر ذلک و
اما نصوص وارده بر امامت امیر المومنین صلوات
الله علیه پس زیاده از آنستکه در اینجا ذکر شود
من اشاره میکنم به مختصری از آن اول خبر غدیر است
که بتو اتر رسیده که رسول خدا صلی الله علیه واله درمراجعت
از حجة الوداع در موضع غدیر خم در مجمع صحابه
امیر المؤمنین (ع) را بلند کرد که همه کی دیدند پس
آنجناب را وصی خویش کرد و سفارش در حق او فرمود
و از برای او از مردم بیعت گرفت و از جمله کلمات آن
حضرت است که در آن روز فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و
این حدیث شریف را شیعه و سنی بتفصیل نقل کرده اند بلکه
کتاب ها در این خصوص نوشته اند بلکه بیست و هشت
مجلد و زیادتر در طرق این حدیث نوشته شده و این

احقر نیز کتابی در خصوص این حدیث نوشته ام موسوم
بفیض القدیر فیما یتعلق بحدیث الغدیر دوم خبر منزلت
است که شیعه وسنی بروایات کثیره معتبره نقل کرده اند
که رسول خدا صلی الله علیه وآله بامیر المؤمنین ع فرمود
انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی
تو نسبت بمن بمنزله هرون می باشی از موسی مگر آنکه
پیغمبری نیست بعد از من پس ثابت کرد برای امیر المومنین
مراتب هرون را از وزارت و خلافت و شرکت او با موسی
در همه امورات مگر آنکه نبوت را از امیر المومنین علیه
السلام استثنا کرد سیم حدیث تسلیم بر آن حضرت است
بامرة المومنین که بریده روایت کرده که رسول خدا (ص) امر کرد
مارا که سلام کنیم بر امیر المؤمنین بامرة المومنین یعنی بگوئیم
السلام علیک یا امیر المؤمنین واین اسم مخصوص آن حضرت
است که از آسمان برای آن حضرت آمده وهر که غیر آن
حضرت باین اسم نامیده شده وراضی بآن شده منکوح بوده
واگر نبوده مبتلا میشده وبهمین معنی تفسیر شده قوله تعالی
ان یدعون من دونه الا اناثا
چهارم خبر دوران حق است باز چنانچه بروایات بسیار
وارد شده که رسول خدا فرمود علی مع الحق والحق مع

علی والحق ید ورحیث ما دار علی یعنی علی باحق است وحق باعلی است وحق میگردد هر ککجا ککه بگردد علی

پنجم خبر طیراست وآن روایت چنان است که بطرق کثیره وارد شده که مرغ بریانی برای رسولخدا (ص)هدیه آوردند ودر جلو آن حضرت نهادند آنجناب گفت اللهم ائتنی باحب خلقك الیك یاكل معی خدایابرسان برایمن بهترین خلق خودرا که بخورداز اینمرغ بامن امیرالمؤمنین وارد شدوباآنحضرت میل فرمود واما فضایل وکمالات آن حضرت پس زیاده از آنستکه معشاری از آن در دفاتر واسفار ذکرشود حاز الفضایل والمناقب کلها انی یحیط بمدحه الاسفار ومن بجهت تیمن وتبرك دراین مختصر بمختصری از آن اشاره مینمایم

اول آنکه پابردوش پیغمبر (ص) گذاشت وبربام کعبه بالا رفت وبت‌هارا بر زمین افکند وشکست

دوم آنکه رسولخدا (ص) امر زنهای خودرا باميرالمؤمنین علیه السلام واگذاشت درحیوة و بعد از ممات خویش

سوم آنکه سبقت گرفت آن حضرت برتمامی مردم دراسلام

وایمان ونماز وبیعت بارسول خدا و او است صدیق اکبر وفاروق امة ویعسوب مؤمنین واول کسیکه مصافحه میکند بارسول خدا روز قیامت وروایت است که معویه در یکی از کاغذهائیکه برای امیرالمؤمنین (ع) نوشته بود مفاخر خودرا ذکر کرده بود امیرالمؤمنین (ع) چون قرائت آن نمود فرمود آیا بفضایل فخریه میکند برمن پسر آکلة الاکباد بنویس ای غلام درجواب اوپس این اشعار رافرمود

محمد النبی اخی و صهری   وحمزه سید الشهداء عمی
و جعفر الذی یضحی و یمسی   یطیر مع الملائکة ابن امی
وبنت محمد سکنی وعرسی
مشوب لحمها بدمی ولحمی   و سبطا احمد و لدای منها
فمن منکم له سهم کسهمی   سبقتکم الی الاسلام طرا
غلاما ما بلغت اوان حلمی   و اوجب لی و لایته علیکم
رسول الله یوم غدیر خم

چون اینمکتوب بمعویه رسید امر کرد تا او را پاره کردند که اهل شام مطلع نشوند بر فضایل آنحضرت مبادا که میل بآنحضرت کنند چهارم آنکه آنحضرت برادر رسول خدا بود و خصوصیتش بآنحضرت از همه کس

بیشتر بود و رسول خدا او را از همه کس بیشتر دوست
می داشت و میفرمود علی نسبتش بمن بمنزله سر من است
نسبت ببدنم و ابن مسعود گفته که دیدم کف رسول خدا را
در کف علی ع و او می بوسید آن را گفتم یا رسول الله
بچه نحو است منزلت علی با شما فرمود مثل منزلت من
نسبت بخدای تعالی و از امیر المومنین ع روایتکه وقتی
خواستم بخدمت رسول خدا برسم در آن وقت آن حضرت
در بعضی از حجرات طاهرات بود من اذن دخول طلبیدم
آن حضرت اذن بار داد چون داخل شدم فرمود یا علی
آیا ندانستی که خانه من خانه تو است پس برای چه اذن
خواستی گفتم یا رسول الله دوست داشتم که با اذن داخل
شوم فرمود یا علی (ع) دوست داشتی آنچه را که خدادوست
میدارد و اخذ کردی بآداب الهی یا علی آیا ندانستی که تو برادر
منی آیا ندانستی که ابا فرمود خالق و رازق من که از برای من
سری باشد نهان از تو یا علی تو وصی منی بعد از من و
تو مظلوم و مضطهد خواهی بود بعد از من یا علی ثابت
با تو مقیم بامن است و مفارق از تو مفارق از من است یا
علی دروغ گفت کسیکه گمان کرد که مرا دوست میدارد

و حال آنکه ترا دشمن میدارد زیرا که خدا خلق کرد مرا و ترا از یك نور پنجم آنکه آن حضرت در روز خندق بمبارزه عمرو بن عبدود بیرون شد وضربتی براو زدکه افضل بود از اعمال امت پیغمبر تا روزقیامت چنانچه رسول خدا از آن خبر داد وهم روایت است که آن سرور فرمود لضربة علی خیر من عبادة الثقلین ششم آنکه چون در غزوهٔ خیبرا بابکر و عمررایت پیغمبر را گرفتند و بجنك رفتند و جنك نکرده گریختند پیغمبرفرمود

لاعطین الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله ورسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه

یعنی فردا علم را خواهم داد بمردی که خدا ورسول اورا دوست میدارند و او خدا و رسول را دوست میدارد کراری که فرار ازجنك نکند وبرنگردد تاخداوند فتح بر دست او کند پس روزکه شدعلم را باامیرالمؤمنین (ع) دادو آن حضرت بجنك رفت ومرحب رابقتل رسانید ودر قلعه خیبر را کند وفتح کرد وحسان بن ثابت درآن روز این اشعار بگفت....

وکان علی ارمد العین یبتغی دواء فلما لم یحس مداویاً شفاه رسول الله منه بتفلة فبورك مرقیاً و بورك راقیاً

وقال ساعطی الرایة الیوم صارماً کمیا مجبا للرسول موالیا
یحب الهی و الا له یحبه به یفتح الله الحصون الا وابیا
فاصفی بها دون البریة کلها علیا وسماه الوزیرا لمواخیا

هفتم آنکه چون مهاجرین بمدینه آمدند در حوالی مسجد رسول خانه‌ها بنا کردند از در خانه دری بمسجد گشا شتند رسول خدا بحکم خداوند معاذ بن جبل را فرمود که مردم راندا کند که هر کس درخانه خود را که بمسجد باز می شود مسدود کند وهیچ کس را اجازه نداد و لو بگذاشتن یك روزنه مگر علی ابن ابی طالب را که فرمود باب او مفتوح باشد وفرمود که این حکم از جانب خدا ست

وقال صلی الله علیه و آله لایحل لاحد ان یجنب فی هذا المسجد الا انا وعلی وفاطمة والحسن والحسین (ع) ومن کان من اهلی فانهم منی

هشتم آنکه در آن حضرت بود خصال انبیاء واگر کسی میخواست که نظر کند بعلم آدم وحکمت نوح (ع) وحلم وسخای ابراهیم وهیبت سلیمان وزهد داود وجمال یوسف نظر میکرد بامیر المؤمنین (ع) چه آن حضرت یادگاری منه بوده آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ، و محمد بن احمد مفجع بصری که از وجوه اهل لغت وادب و حدیث است

واشعار بسیاری در مراثی اهلبیت (ع) گفته و چون تفجع
بر قتل ایشان مینموده اورا مفجع لقب داده اند قصیدهٔ گفته
درمدح امیرالمؤمنین (ع) معروف بقصیده اشباه ودر آن تشبیه
کرده امیرالمؤمنین (ع) را بسایر پیغمبران علیهم السلام قال
کان فی علمه کآدم اذ علم شرح الاسماء والمکنیات الابیات
نهم آنکه ملئکه آن حضرت رادوست میداشتند وافتخار میکردند
بخدمت کاری آن حضرت و بجهت کثرت اشتیاق ایشان بآنحضرت
حقتعالی ملکی خلق فرموده بصورت آنحضرت درآسمان
چهارم که درهر روز زیارت می کنند اورا هفتاد هزار ملئکه و تسبیح
و تکبیر می گویند و ثواب آن را برای محبین آن حضرت قرار میدهند
دهم آنکه وقتی برای غسل آن حضرت سطل آبی از کوثر
نازل شد بامندیلی آن حضرت از آن آب غسل کرد وبآنمندیل
خودرا مسح کرد ودر روایت دیگر است که در یکی از
غزوات بود وقت فریضه شد و آب نیافت که وضو بگیرد
جبرئیل سطل آب آورد ومیکائیل مندیل پس آن حضرت
وضو گرفت وبآنمندیل مسح کرد ابن حجاج اشاره بهمین
فضیلت وحدیث جام کرده درشعر خود (کالسطل والجام
والمندیل جاء به جبرئل ما احد فیه بمختلف ـ اما حدیث

جام پس چنانستکه جبرئیل نازل شد بر رسول خدا(ص) و
با او بود جامی از بهشت که در آن بود میوه بسیاری پس بدست
پیغمبر داد پس آنجام تسبیح و تکبیر و تهلیل گفت در دست
آنحضرت پس داد آن را بامیرالمؤمنین(ع) پس تسبیح و تکبیر
و تهلیل گفت در دست امیر المؤمنین (ع) پس گفت که من
مأمورم تکلم نکنم مگر در دست پیغمبر یا وصی پیغمبر پس
عروج کرد بآسمان در حالیکه میگفت بزبان فصیح که شنیده
می شد (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهر
کم تطهیرا قال الشاعر

امامی کلیم الجان والجام بعده فهل لکلیم الجان والجام من مثل

یازدهم آنکه هدایا و تحف بسیار از جانب خدا برای حضرت
رسول و امیرالمؤمنین (ع) نازل شده مانند انار و انگور و
وانزجه و سفرجل وغیر ذلك

وقد اشار الی بعض ذلك العبدی فی قوله حدثنا الشیخ الثقة

محمد عن صدقة	روایة متفقة
عن انس عن النبی	رایته علی حری
مع النبی ذی النهی	یقطف قطفا فی الهوی
شیئا کمثل العنب	فاکلا منه معا

حتی اذا ما شبعا　　　رایته مرتفعا
فطال منه عجبی　　　کان طعام الجنة انزله ذو العزة
هدیة للصفوة　　　من الهدایا النخب

دوازدهم آنکه آن حضرت قسیم جنت و نار است و اواست ساقی حوض و حامل لواء رسول خدا (ص) در دنیا و آخرت و آنکه حب آنحضرت ایمان و بغض آن حضرت کفر و نفاق است و آنکه ولایت آنجناب ولایت الله و رسوله و عداوت آنجناب عداوت خدا و رسول است و ولایت آنجناب حصاری است از عذاب الهی و اگر جمع میشدند مردم بر محبت آن حضرت خلق نمیفرمود خداوند آتش را و آنکه حب آنحضرت می خورد گناهان را هم چنانکه می خورد آتش هیزم را و مثل آن حضرت مثل قل هو الله احد است که هر که یکدفعه بخواند گویا ثلث قرآن را خوانده و دودفعه دو ثلث وسه دفعه گویا ختم قرآن نموده پس هر که علی را بزبان دوست دارد کامل شده برای او ثلث ایمان وبلسان وقلب اگر دوست دارد دو ثلث ایمان و اگر با این دو او را نصرت کند بدست خود کامل شده در او تمام ایمان و آنکه اصحاب رسول (ص) منافقین را می شناختند ببغض

آن حضرت و آنکه دشمنان آن حضرت اولاد زنا یا اولاد حیض میبا شند قال النبی (ص) لعلی علیه السلام لایحبك الا من طابت و لادته ولا یبغضك الا من خبثت ولادته و لایوالیك الا مومن ولا یعادیك الا کافر و عنه علیه السلام حب علی بن ابیطالب حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة لاتنفع معها حسنة و قال «ص» شیعة علی (ع) هم الفائزون یوم القیمة وعن ابی سعید الخدری فی قوله تعالی ولتعرفنهم فی لحن القول قال ببغضهم علیا ع ابن عباس روایت کرده که دیدم حسان بن ثابت را بمنی و رسول خدا ص و اصحابش نیز جمع بودند پس آن حضرت فرمود ای معاشر مسلمین این علی بن ابی طالب سید عرب و وصی اکبر منزلهٔ او نسبت بمن بمنزله هرونست از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و قبول نمیشود توبه از توبه کننده مگر بمحبت او بگو ای حسان در این باب شعری حسان گفت

لا یقبل التوبة من تائب ‌‌ الا بحب ابن ابی طالب ع
اخی رسول الله بل صهره ‌‌ والصهر لایعدل بالصاحب
و من یکن مثل علی و قد ‌‌ ردت له الشمس من المغرب

سیزدهم - آنکه سب و بیزاری از آن حضرت کفر است و کسیکه مراجعه کند بکتب سیر و اخبار خواهد دانستکه بیشتر آنکسانی که آن حضرت را سب میکردند در دار دنیا چاشنی عذاب الهی را چشیده‌اند مانند هلاکت مردیکه سب آن حضرت می نمود بزیر پای شتر و کور شدن خطیبی که آنجناب راسب مینمود و کور شدن ابی عبدالله المحدث که منکر فضل آن حضرت بود و بصورت سگ شدن خطیب دمشقی و بصورت خوک شدن آن مؤذن که سب می نمود و سیاه شدن روی مردی دیگر بیرون آمدن گاوی از شط و کشتن خطیب بدگو را در واسط و فشردن آن حضرت گلوی بدگوئی را در خواب و قطران شدن بول مرد بدگوئی و هلاکت جمع بسیاری از آنکسانی که آن جناب را ناسزا می گفتند در خواب مانند احمد بن حمدون موصلی و مذبوح شدن هم سایه منجم بغداد و غیر ایشان و نزول عذاب بر حارث بن نعمان الفهری که از قبول مولائیت آنجناب سر بر تافت و کرامت شدید از آن ظاهر نمود چهاردهم آنکه آن حضرت اعلم و دانا ترین مردم بود و پیوسته ملازمت خدمت رسول داشت و از مشکوة نبوی اقتباس مینمود

و درهنگام رحلت رسول‌خدا از دنیا هزار باب ازعلم تعلیم او نمود که ازهربابی هزار باب مفتوح میگشت و پیغمبر(ص) در حق او فرموده بود (انـا مدینة العلم و علی بابها قال الشیخ الازری انما المصطفی مدینة‌علم- وهوالباب من اتاه اتاها) چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی-خداوندامر و خداوند نهی- که من شهر علمم علیم دراست-درست این سخن قول پیغمبر است- گواهی‌دهم کاین سخن را ز اواست تو گوئی دو گوشم بر آو از او است-و بسیار اتفاق‌میافتاد که صحابه به احکام الهی بر آنها مشتبه میشدو طریق‌تخلص از آن را نمی دانستندجز رجوع کردن بآن‌حضرت وبعضی غلط گاهی فتوی میدادندآن حضرت ایشان را بطریق صواب میداشت لهذا عمر مکرر گفت(لولا علی لهلك عمر) بسیار وقت گفت اعوذ من معضلة‌لیس فیها ابوالحسن- و هیچ‌گاهی نشد که آن حضرت در حکمی بآنها رجوع کند چنانچه بر اهل علم و اطلاع واضح است و ابن ابی الحدید فضلا و علما هر فنی را مستند بآن حضرت کرده و حفظ آن حضرت بمرتبه بود که هر چه پیغمبر باو فرمود او حفظ کرد و نازل نشد بر رسولخدااز آسمان‌خبری مگر

آنکه بعلی فرمود و در حق علی نازل شد «وتعیها اذن واعیة» و عرب آنحضرت را عقل می نامیدند و خود آن حضرت خبر داد از کثرت علم خود در مواضع متعدده چنانچه میفرمود «سلونی قبل آن تفقدونی» ای مردم هرچه میخواهید از من بپرسید پیش از آنکه من از میان شما مفقود شوم و پیوسته مردم نیز از آن حضرت مطالب مشکله در علوم غامضه می پرسیدند و جواب می شنیدند و از غرائب آنکه هر که بعد از آن حضرت اینمقام را ادعا کرد در کمال ذلت و خواری رسوا شد و چنانچه واقع شد اینمطلب برای مقاتل بن سلیمان و ابن جوزی و واعظ بغدادی در عهد ناصر بالله عباسی و حکایات رسوا شدن ایشان بعد از تفوه باین کلام در کتب سیر وتواریخ مسطور است پانزدهم

آنکه آنحضرت خبر داد از اخبار غیبیه و آن اخبار زیاده از آنستکه احصا شود این احقر بذکر چند مورد از آن اشارت میکنم و من دراین باب کتابی مخصوص نوشتم موسوم به الایات البینات فی اخبار امیرالمؤمنین عن الملاحم والغائبات واز آن حضرت مستدعیم

که نظر مرحمتی براین حقیر فرماید فراغتی برایمن حاصل شود که آن کتاب را تمام کنم و آنکه پیوسته عمر خود را بخدمت کاری این آستانهٔ مقدسه تمام کنم باالجمله کرة بعد کرة خبر داد که ابن ملجم فرق مرا باتیغ میشکافد و ریش مرا از خون سرم خضاب میکند و پیوسته منتظر آن خضاب بود تا واقع شد آنچه فرموده بود و خبر داد از شهادت امام حسن بزهر و بسیار وقت از شهادت فرزندش حسین خبر داد و هنگام عبور از کربلا مقتل مردان و مقام زنان و مناخ شتران را بنمود و گریه بسیار برای مظلومیت پسرش نمود و خبر داد براء بن عازب را از درك کردن او زمان شهادت حسین (ع) را و یاری ننمودن او آن حضرت را و خبر داد که بعد از من معاویه زنده بماند و سلطنت کند و خبر داد از حکومت حجاج و از یوسف بن عمر ثقفی و از قتل و خون ریزی ایشان و گرفتاری مردم درزمان بنی امیه و خبر داد از خوارج نهروان و عبور نکردن ایشان از نهر و ازقتل ایشان و از کشته شدن ذو الثدیة سر کردهٔ خوارج و خبر داد از عاقبت امور جمعی از اصحاب خویش که هر یک را چسان میکشند چنانچه خبر داد از بریدن دست و پای جویریة بن مسهر و رشید هجری و

بدار کشیدن ایشان را وخبر داد از کیفیت شهادت میثم تما ر وبدار آویختن اورا در نزدیکی خانه عمرو بن حریث وآن نخلی راکه از آن داز درست کر دند نشا ن میثم داد و خبر داد بکشته شدن قنبر وکمیل و حجر بن عدی و غیره وخبر داد از نمردن خالد عرفطه ورئیس شدن او بر لشگر ضلالت وخبر داد از قتال ناکثین وقاسطین ومارقین وخبر داد ازمکنون طلحه وزبیر هنگامی که بجهت نکث بیعت وتهیه جنك با آن حضرت بجا نب مکه خوا ستند بروند گفتند خیال عمره داریم حضرت فرمود خیال بصره دا رید پس از آن خبر داد اصحاب خویش راکه طلحه وزبیر را با لشگری فراوان ملاقات خواهید کرد و خبر داد از وفات سلمان درمدائن هنگام رحلت او وبطی الارض برجنازهٔ او حاضر شد وخبر دا داز خلافت بنی امیه ومآل ایشا ن و از خلافت بنی عباس واشاره فرمود دریکی ازخطب خود باشهر اوصاف وخصا ئص بعض خلفاء بنی عباس ما نندرافت سفاح و و خو ن ریزی منصور و بزر گی سلطنت رشید و دا نا ئی مامون وکثرت تعصب و عنا د متوکل وکشتن پسر اواو را وکثرت تعب و زحمت معتمد بجهة اشتغا ل او به حرب

و جنك با صاحب زنج و احسان معتضد با علویین و کشته شدن مقتدر و استیلاء سه فرزند او راضی و متقی و مطیع بر خلافت الخ و (ان خطبه اینست و يل هذه الامة من رجا لهم الشجرة الملعونة التی ذكرها ربكم تعالی اولهم خضراء و آخرهم هزماء ثم يلی بعدهم امر امة محمد ص رجال اولهم ارافهم و ثانيهم افتكهم و خامسهم كبشهم و سابعهم اعلمهم و عاشرهم اكفرهم يقتله اخصهم به و خامس عشرهم اقضاهم للذمم و اوصلهم للرحم كانی اری ثامن عشرهم تفحص رجلاه فی دمه بعد ان ياخذه جنده بكظمه من ولده ثلاث رجال سيرتهم سيرة الضلال تا اخر خطبه كه اشاره فرمود بكشته شدن مستعصم در بغداد(فی قوله لكانی اراه علی جسر الزوراء قتيلا ذلك بما قدمت يداك و ان الله ليس بظلام للعبيد)و ديگر خبر داد از وقوع فتنه ها در كوفه و كشته شدن يا مبتلا شدن ببلاهای شاغله سر كردكان ظالم كه در كوفه علم ظلم وستم افراشته سازند و خبر داداز عرضه كردن معاويه برمردم راشتم و سب كردن آن حضرت را وخبر داد ابن عباس را دردی قار ازآمدن لشكری برای ياری او كه عدد آنها هزار بشمار رود

بدون کم و زیاد و خبر داد از دواهی بصره و از فتنه صاحب زنج در کلماتیکه با احنف بن قیس فرمود و خبر داد از لشگر هلاکو و فتنه های ایشان و در خطبه که بعد از واقعه جمل در بصره خوانده اشاره فرمود بقتل مردم بصره بدست زنگیان و اخبار فرمود از دجال و حوادث جهان و خبر داد از بناء شهر بغداد و خبر داد از غرق شدن بصره فی قوله و ایم الله لتغرقن بلدتکم حتی کانی انظر الی مسجدها کجوء جوء طیر فی لجة بحر و خبر داد از مآل امر عبد الله بن زبیر قوله فیه خب ضب یروم امراً ولا یدرکه ینصب حبالة الدین لاصطیاد الدنیا و هو بعد مصلوب قریش و خبر داد از مقتل نفس زکیه محمد بن عبد الله محض در احجار زیت مدینه و خبر داد از مقتل برادر محمد ابراهیم در زمین باخمرا که موضعی است در میان واسط وکوفه بقوله بباخمری یقتل بعد ان یظهر ویقهر بعد ان یقهر و هم فرمود یاتیه سهم غرب یکون فیه منیته فیابوس الرامی شلت یده ووهن عضده و خبر داد از مقتولین فخ وسلطنت سلاطین علویه در مغرب واز سلاطین اسماعیلیه بقوله ثم یظهر صاحب القیروان الی قوله من سلالة

ذی البداء المسجی بالرداء وخبر داد از سلاطین آل بویه و قوله فیهم ویخرج من دیلمان بنوا الصیاد الی قوله حتی یملکون الزوراء ویخلعوا الخلفاء و خبر داد از آنکه مروان سلطنت کمی کند بقوله اما ان له امرة کلعقة الکلب انفه و هو ابوا لا کبش الاربعة وستلقی الامة منه ومن ولده یوما احمر و خبر داد بملك بنی عباس وانکه ترك بر ایشان غلبه کند و سلطنت از ایشان گرفته شود فی قوله ملك بنی عباس یسر لاعسر فیه الی قوله وسلط علیهم ملك من الترك یاتی علیهم من حیث هذا ملکهم لایمر بمدینة الافتحها ولا ترفع له رایة الا نکسها الویل الویل لمن ناواه فلایزال کذالك حتی یظفر الی غیر ذالك ممالیس مقام ذکره

شانزدهم آنکه آن حضرت ازهد مردم بود بعد از رسول خدا (ص) تمامی زاهدین روی اخلاص بدرگاه او دارند و آن حضرت سیزده ماه بود هرگز طعامی سیر نخورد و ما کول و ملبوسش از همه کس درشت تر بود و کم بود که خورشی با نان خود ضم کند و اگر گاهی میکرد نمك یا سر که یا زیت بود و در مکتوبی که بعثمان بن حنیف نوشته چنین مرقوم فرموده که امام شما از دنیا اکتفا کرد بدو جامه کهنه و از طعام خود

بدو قرص نان وفرمود که اگر من میخو استم غذای خودرا
ازعسل مصفی ومغز گندم قرار دهم و جامهای خودرا از بافتهای
حریر وابریشم کنم برای من ممکن بود لکن هیهات که هوا
وهوس بر من غلبه کند و من طعامم چنین باشد و
شاید درحجاز یادر یمامه کسی باشد که نان نداشته باشد
وشکم سیر برزمین نگذارد آیا من با شکم سیر بخوابم
ودراطراف من شکمها گرسنه باشد وقناعت کنم بهمین مقدار
که مرا امیر مؤمنان گویند و لکن فقرا را مشارکت نکنم
در سختی ومکاره روزگار خلق نکردند مرا که پیوسته
مثل حیواناتیکه همت آنها بخوردن علف مصر وفاست
مشغول بخوردن غذاهای پاکیزه ولذیذ شوم و کسیکه
سیر کند درخطب وکلمات آن حضرت وسیرهٔ آنجناب
بعین الیقین میداند کثرت زهد و بی اعتنائی آنحضرت را
بدنیا تا چه اندازه بوده (قال علیه السلام والله ان دنیا کم
اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم (هفدهم)
آنکه آن حضرت اعبد مردم و سید عابدین و مصباح
متهجدین بود نمازش از همه کس بیشتر و روزهٔ اش از
همه مردم فزون تر بندگان خدا از آنجناب نماز شب و

ملازمت او را در اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده بود وقتی تیری بپای مبارکش فرو رفته بود خواستند آن را بیرون آورند بنحویکه درد آن بر آن جناب اثر نکند صبر کردند تا مشغول نماز شد آنگاه بیرون آوردند چه در آن وقت توجه کلی آن جناب بجانب حق تعالی بود و ابداً بغیر او التفاتی نداشت و بصحت پیوسته که آن جناب در هر شب هزار رکعت نماز میگذاشت وگاهگاهی ازخوف وخشیت الهی آن حضرت را غشی طاری میشد وقتی از کنیز آن حضرت پرسیدند نماز علی (ع) در ماه رمضان چه گونه بود فرمود رمضان و شوال نزد علی یکسان بود تمام شبها رابعبادت احیا میداشت و حضرت علی بن الحسین علیه السلام با آن کثرت عبادت و نماز که او را ذوالثفنات وزین العابدین ع میگفتند (میفرمود من یقدر علی عبادة علی بن ابی طالب) یعنی که راتوانا نیست بر عبادت علی بن ابی طالب (ع) و چه کس قدرت دارد که مثل علی خدارا عبادت کند (و درحدیث) ضرار است که برای معویه وصف آنحضرت میکند

ولو رايته اذ مثل فى محرابه وقدار خى الليل سدو له و
غارت نجومه و هو قابض على لحيته يتململ تململ السليم
و يبكى بكاء الحزين و هو يقول يا دنيا ابى تعرضت ام الى
تشوقت هيهات هيهات لا حاجة لى فيك ابنتك ثلثاً لا
رجعة لى عليك ثم يقول واه واه لبعد السفر و قلة الزاد و
خشونة الطريق قال فبكى معاوية و قال حسبك يا ضرار
كذالك والله كان على رحم الله اباالحسن (ع) وفى حديث
ابى الدرداء قال شهدت على بن ابى طالب بشويحطات
النجار و قداعتزل عن مواليه و اختفى ممن يليه واستتر
بمغيلات النخل فافتقدته و بعد على مكانه فقلت لحق
بمنزله فاذا انا بصوت حزين و نغمة شجى و هو يقول الهى
كم من موبقة حلمت عن مقابلها بنقمتك و كم من جريرة
تكرمت عن كشفها بكرمك الهى ان طال فى عصيانك عمرى
و عظم فى الصحف ذنبى فما انا مؤمل غير غفرانك ولا
انا براج غير رضوانك فشغلنى الصوت واقتفيت الاثر فاذا هو
على ابن ابى طالب (ع) بعينه فاستترت له وخملت الحركة
فركع ركعات من جوف الليل الغابر ثم فزع الى الدعاء والبكاء
والبث والشكوى فكان مما به الله ناجى ان قال الهى افكر

فی عفوك فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذك فتعظم
علی بلیتی ثم قال آه ان انا قرات فی الصحف سیئه انا ناسیها و انت
محصیها فتقول خذوه فیاله من ماخوذ لاتنجیه عشیرته ولا
تنفعه قبیلته یرحمه الملا اذا اذن فیه بالنداء ثم قال اه من نار
تنضج الاکباد و الکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة
من لهبات لظی ثم قال انعم فی البکاء فلم اسمع له حسا ولا
حرکة فقلت غلب علیه النوم لطول السهر اوقظ لصلوة الفجر
قال فاتیته فاذا هو کالخشبة الملقاة فحرکته فلم یتحرك وزویته
فلم ینزو فقلت انالله و انا الیه راجعون مات والله علی ابن ابی
طالب قال فاتیت منزله مبادرا انعاه الیهم فقالت فاطمه (ع)
یااباالدرداء ما کان من شانه ومن قصته فاخبرتها الخبر فقالت
هی والله یااباالدرداء الغشیة التی تاخذه من خشیة الله ثم اتوه
بماء فنضحوه علی وجهه فافاق و نظر الی و انا ابکی فقال مم
بکاء)وك یااباالدرداء فقلت مما اراه تنزله بنفسك فقال یااباالدرداء لو ر
یتنی ودعی بی الی الحساب و ایقن اهل الجرائم بالعذاب
واحتوشتنی ملائکة غلاظ و زبانیة فظاظ فوقفت بین یدی الملك
الجبار قد اسلمنی الاحباء و رحمنی اهل الدنیا لکنت
اشد رحمة بین یدی من لا تخفی علیه خافیه فقال ابوالدرداء
فوالله ما رایت ذلك لاحد من اصحاب رسول الله (ص)

هیجدهم) کثرت جودوسخاوت آن حضرت است و این مطلب مشهورتراست ازآنکه ذکرشود روزها روزه میگرفت وشبها رابگرسنگی میگذرانید وقوت خودرابدیگران عطأ میفرمودوسورهٔ هل اتی درباب ایثار آن حضرت نازل شده وآیه (والذین ینفقون اموالهم با للیل والنهار سرآ وعلانیة) درشأن اووارد شده مزدوری میکرد واجرتش راتصدق مینمود و خود ازگرسنگی سنك برشکم می بست ابوالفضل گفته که دیدم آن حضرت یتیمان راطلبید وایشان راعسل خورانید و چندان باایشان محبت کرد که بعض اصحابش تمنی کرد که کاش من یتیم بودم وقتی مردی اعرابی از آن حضرت چیزی خواست حضرت امرفرمودبرای او بهزار وکیل آنجناب پرسید ازطلا یانقره هزار دنیار بدهم یاهزار درهم فرمود هردونزدمن دو حجراست بده باعرابی هرکدام که برای او انفع است وبس است شهادت معاویه که اعدی عدوآنحضرت است بسخاوت آنحضرت که گفت اگرعلی مالك شود خانه ازطلا وخانه ازکاه طلا رابیشتر تصدق میدهد تاهیچ ازآن نماندوروایت است کهچون درزمین ینبع برای آنجناب حفرقنات کردند آبی ازآن بیرون زد که باندازه گردن شتر برد از این

جهت که آب از آن جوشید و بیرون آمد آنجارا ینبع گفتند پس برای آنحضرت بشارت آوردند فرمود بشارت را بوارث دهید پس فرمود (هی صدقه بتة فی حجیج بیت الله وعابر سبیل الله لاتباع ولا توهب فمن باعها او وهبها فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ولا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا) وروایت کرده

سید بن طاوس رحمة الله علیه در کشف المحجه که امیر المؤمنین (ع) فرمود که من تزویج کردم فاطمه (ع) را ونبود از برای من فراشی وصدقه من امروز اگر قسمت شود بر بنی هاشم هر آینه کفایت کند ووسعت دهد ایشان را و گفته که آنحضرت وقف کرد اموال خودرا وغله آنحضرت چهل هزار اشرفی بود وبا این حال وقتی شمشیر خودرا درمعرض فروش در آورد وفرمود کی میخرد شمشیر مرا اگر بود نزد من عشائی نمیفروختم آن را

(نوزدهم) حسن خلق وشکفته روئی آنحضرت است واین مطلب بحدی واضح بوده که دشمنانش این را عیب او شمردند عمرو عاص میگفت که او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند وعمرو این را از قول عمر برداشته که او برای عذراینکه

خلافت را بآن حضرت تفویض نکند این را عیب او شمرد
نقلست که روزی معاویه بقیس بن سعد گفت خدا رحمت
کند ابوالحسن (ع) را که بسیار خندان و شکفته وخوش
طبع بود قیس گفت بلی چنین بود رسول خدا (ص) هم
باصحابه خوش طبعی مینمود وخندان بود ایمعاویه تو
بظاهر چنین نمودی که اورا مدح می کنی اما قصد ذم آنجناب
نمودی والله که آنحضرت باآن شکفته گی هیبتش ازهمه
کس افزون بود وآن هیبت تقوی بود که انسر ورداشت نه مثل
هیبتی که ارذال ولئام شام ازتو دارند وروایت است که
آنحضرت بخرما فروشان عبور کرد کنیز کی را دید که
میگریست سبب گریه اورا پرسید گفت آقایم درهمی بمن داد
که خرما بخرم چون خریدم و بردم نپسندید چون آوردم
پس دهم قبول نمیکند ازمن آن جناب بخرما فروش فرمود
ای بنده خدا این کنیز است و امری نیست از برای اودرهم
ا را رد کن و خرمای خود را بگیر آن مرد بر خواست
و دستی زد بسینه امیر المؤمنین و آنجناب را دور کرد
مردم گفتند ایمرد این امیرالمؤمنین است آنمرد ترسید و
خرما را گرفت و پول کنیزك را رد کرد پس باامیرالمؤمنین

عرضکرد که از من راضی شو آنحضرت فرمود چه زود از تو راضی میشوم اگر اصلاح کنی امر خود را و بروایت دیگر فرمود اگر وفا کنی بمردم حقوق ایشان را و بالجمله) کان (ع) بشره دائم و ثغره باسم غیث لمن رغب و غیاث لمن رهب مآل الامل و ثمال الارامل یتعطف علی رعیته و یتصرف علی مشیته

(بیستم) کثرت تواضع آن حضرت است) آنحضرت هیزم می آورد برای خانه و آب میکشید و جاروب میکرد و کفش خود را پینه میکرد و گاهی مشك آب برای پیرزنها بدوش میگرفت و بسیار وقت انبان طعام بر دوش میکشید برای بچه‌های یتیم میبرد و در بازارها تنها عبور میکرد و گمشده گان را هدایت مینمود و درمانده‌گان را اعانت میفرمود وقتی مردی با پسرش مهمان آنحضرت شدند بعد از صرف طعام قنبر آب دستشوئی آورد ابریق را از قنبر گرفت و دست مهمان را شست و او را قسم داد که بکمال اطمینان دست خود را بشوید و چنان فرض کند که قنبر دست او را میشوید پس از آنکه دست مهمان را شست محمد پسر خود را فرمود ای پسرك من اگر پسر مهمان تنها بخانه من آمده بود من دست او را می شستم لکن چون با پدر خود

آمده و خدا مابین پدر و پسر فرق گذاشته پدر دست پدر را شست
پسر دست پسر را بشوید پس محمد دست آن پسر را شست
و وقتی سوار شد آن حضرت جائی برود اصحابش
پیاده دنبال مرکب آن حضرت را گرفتند فرمود حاجتی
دارید عرض کردند خیر می خواهیم همراه تو باشیم فرمود
برگردید همراهی پیاده با سواره مفسده است برای سواره
و مذلت است برای پیاده و (رکب مرة اخری فمشو اخلفه
فقال انصر فوافان خفق النعال لخلف اعقاب الرجال مفسدة
القلوب النوکی وعن ابی طالب المکی کان علی علیه السلام یحمل
التمر والمالح بیده ویقول
لا ینقص الکامل من کماله   ما جر من نفع الی عیاله
(بیست و یکم) در کثرت شجاعت آنحضرت است که باتفاق
دوست و دشمن کرار غیر فرار و غالب کل غالب است و
این مطلب بر ناظر غزوات آن حضرت مانند بدر و احد
و خیبر و احزاب و جنگهای بصره و صفین و دیگر غزوات
آن حضرت ظاهر است و پیوسته شمشیر آنحضرت بر درع
آهن و خود فولادی فرود میآمد و آهن و فولاد میدرید و
مرد میکشت و امیرالمؤمنین (ع) در این غزوات اظهار
خرق عادت نخواست بنماید بلکه این شجاعت و قوت ملازم

قالب بشریت آن حضرت بود دوست و دشمن اعتراف دارند
که شجاعت آنحضرت شجاعت گذشتگان را از یاد برد
و نام آینده‌گان را بر زبان مردم فسرد مقاماتش درحروب
مشهوره و حروب باقیامت معروف و مذکور است شجاعیست
که هرگز نگریخته و از هیچ لشگری نترسیده و چه خوب
گفت طرماح بمعاویه دروقتی که معاویه درمکتوب خود برای
آن حضرت نوشت آوردن لشکر بسیار را بجنگ آن حضرت
گفت (اظنك تهدد البط با لشط) گفت ترسانیدن تو علی را
بکثرت لشکر مثل ترسانیدن مرغابیست بشط آب علی از
دریای لشگر چه بیم دارد علی ع یك خروس منقار بزرك
دارد که مالك اشتر باشد که لشگر ترا مانند دانه بر می
چیند تا چه رسد بخودش و بالجمله هرگز خصمی مقابل
آن حضرت نیامده که نجات یافته باشد مگر با یمان
آوردن و هرگز ضربتی نزده که محتاج بضربت دیگر
باشد شجاعیرا که آن حضرت میکشت قوم او افتخار می
کردند بآنکه امیرالمؤمنین علیه السلام او را کشته و
لهذا خواهر عمرو بن عبد و د در مرثیه برادر خویش
اشعاری خواند باین مضمون که اگر کشنده عمرو غیر

امیر المؤمنین ع بود من تا زنده بودم بر او میگریستم اما چون قاتل او یگانه است در شجاعت ممتاز است بکرامت کشته او را عاری و ننگی نیست و شجاعیکه لحظه در مقابل آن حضرت میایستاد پیوسته بآن افتخار مینمود و از قوت قلب و دلیری خود می سرود پادشاهان بلاد کفر صورت آن جنابرا در معبد خود نقش میکردند و جمعی از ملوك ترك وآل بویه برای تیمن و تبرك صورت اورا بر شمشیر های خود ازجهة ظفر و نصرت بر دشمن نگاشته و باخود میداشته اند (بیست ودوم)

بدآنکه قوت و زور آن حضرت ضرب المثل است در آفاق و هیچ کس به قوت او نبوده واحدی همپایه او نبوده در خیبر را بدست معجز نمای خویش از جاکند و جماعتی نتوانستند حرکتش دهند و سنگی عظیم را از سر چاهی بر گرفت که لشگری از تحریکش عاجز مانده بودند یاقالع الباب التی عن هزها ـ عجزب اکف اربعون و اربع شیخ اجل ابن شهر آشوب قضایای بسیار در باب قوت آن حضرت نقل نموده مانند دریدن آن حضرت قماط را در حال طفولیت و کشتن او ماری را بفشار دادن گلوی او

را در آوان صغر که در مهد جای داشت و اثر انگشت آن جناب در اسطوانه کوفه و مشهد کف او در تکریت وموصل و غیره و اثر شمشیر او در صخره جبل ثور در مکه واثر نیزه او در کوهی از جبال بادیه و در سنگی در قلعه خیبر درسابق معروف بوده گویند دست هر کس را امیرالمؤمنین (ع) بقوت می گرفت نفسش حبس میگشت اگر زیاد زور میکرد او را می کشت و قضیه آن حضرت با خالدبن الولید در باب قطب رحی که میلهٔ سنك آسیا را آن حضرت طوق کرد و بر گردن خالد آویخت و هیچ کس نتوانست که او را خلاص کند جز خود آن حضرت که آن را مثل خمیر قطعه قطعه کرد ودور ریخت و نیز حکایت فشار دادن آن جناب خالد را بانگشت سبابه و وسطی بنحوی که خالد با آن قوت و زور نزدیك بهلاکت رسید و صیحهٔ منکره کشید و در جامه خود پلیدی کرد و نگاه داشتن آن حضرت در حال طفولیت خویش برادر رضاعی خود را که معلق شده بود در میان چاه الی غیر ذلك بر همه کس معلوم است و از عجائب ومعجزات امیرالمؤمنین آنستکه آن حضرت در سالیان دراز که در خدمت حضرت رسول (ص) باکفار

جهاد همیکرد و در ایام خلافت خود با ناکثین وقاسطین و مارقین جنگهای سخت همیکرد هرگز هزیمت نگشت و بر او هرگز جراحتی منکر نرسید و هرگز با مبارزی قتال نداد الا آنکه بر وی ظفر جست و هرگز قرنی ازوی نجات نیافت و در تحت هیچ رایت قتال نداد مگر آنکه دشمنان را مغلوب وذلیل ساخت و هرگز از انبوه لشکر خوفناك نگشت و همواره بجانب ایشان هروله کنان رفت (بیست وسیم)

آنکه آن حضرت افصح فصحاء بود و این مطلب بمرتبه واضح است که معاویه اذعان بآن نموده چنانچه گفته واللّه راه فصاحت و بلاغت رابر قریش کسی غیر علی نگشوده وقانون سخن را کسی غیر او تعلیم ننموده و بلغا گفته‌اند در وصف کلام آنجناب که (دون کلام الخالق فوق کلام المخلوق و کتاب نهج البلاغه اقوی شاهدی است در اینباب ومستوفیان عرب طریق خطابه و کتابت را ازآن حضرت تعلیم کردند عبدالحمید مستوفی مروان حمار که در کتابت با و مثل میزنند ومیگویند (بدئت الکتابة بعبد الحمید وختمت بابن العمید) صدفصل از کلمات امیرالمومنین (ع) را از حفظ کرده بود (وزعم اهل الدواوین اولا کلام علی ابن ابی طالب (ع)

وخطبه وبلاغته فی منطقه ما احسن احدا ن یکتب الی امیر جندولا الی رعیة) گویند وقتی آن حضرت از منبر فرود آمد مردم تعریف فصاحت وبلاغت آن حضرت نمودند گفتند ما نشنیدیم فصیح تر و بلیغ تری از تو آن جناب تبسم کرد وفرمود چگونه چنین نباشم وحال آنکه مولدم بمکه شده وخدا ورسول داند اندازه فصاحت ودقایق حکمت کلمات آن حضرت را هیچ کس آرزو نکرده ودرخاطر کسی نگذشته است که مانند خطب وکلمات آنحضرت تلفیق کند واگر بعضی ازعلمای سنة خطبه شقشقیه را از خطبات آن حضرت نشمردند ومنسوب بسیدرضی جامع نهج البلاغه کردند مطلب دقیقی درنظر داشته اند که آن صیانت خلفا باشد ازظلم وستم برامیرالمؤمنین (ع) و الا براهل ادب و خبره فن پوشیده نیست سخافت قول ایشان چه علمای سیر ذکر کرده اند که قبل از ولادت سیدرضی این خطبه رادرکتب سالفه یافتند وابن ابی الحدید وفصحای عرب وعلمای ادب اتفاق دارند که سیدرضی وغیرسیدرضی ابدا امثال این کلمات نتوانند خطبه تلفیق کنند

(بیست وچهارم) آنکه مستجاب شد دعای آن حضرت در احیاء

مردگان وشفاء مریضان مانند زنده کردن جمجمه یعنی کله پوسیده وتکلم کردن آن سر باآن حضرت در اراضی بابل ودر آن موضع مسجدی بنا کردند معروف بمسجد جمجمه وآثارآن مسجدفعلا درنزدیکی مسجد ردشمس در نواحی حله معروف است ومن در کتاب هدیة الزائرین بهر دو مقام اشارت کردم و دیگر زنده کردن آن حضرت سام بن نوح راوزنده گردانیدن اصحاب کهف درحدیث بساط که سیر داد امیر المؤمنین (ع) جمعی ازاصحاب را در هوا و بردایشان را در نزد کهف اصحاب کهف وسلام کردند اصحاب بر اصحاب کهف و جواب نشنیدند جز امیرالمؤمنین (ع) که تکلم کردند ایشان باآن حضرت و روایت است که وقتی رسولخدا مریض شده بود امیر المؤمنین ع بر بالین او آمد دست بر سینه مبارك رسول خدا گذاشت وفرمود (ام ملدم اخرجی عن رسول الله) درزمان تب ازبدن رسولخدا (ص) بیرون شد وآن حضرت برخواست و نشست و لنعم ما قیل

من زالت الحمی عن الطهر به

من ردت الشمس له بعد العشاء

من عبر الجيش على الماعولم يخش عليه بلل و لا ندى (وملتثم) کردن آن حضرت دست مقطوع هشام بن عدی همدانی را در حرب صفین و دست مقطوع آنمرد سیاهی که از محبان آنجناب بود بامر آنحضرت قطع شده بود بجهت سرقت او مشهور است (بیست و پنجم)

آنکه مستجاب شد نفرین آن حضرت در حق جماعتی چنانچه نفرین کرد در حق بسر بن ارطاط با ختلاط عقل و بسر دیوانه شد و پیوسته شمشیر میخواست شمشیری از چوب برای او ترتیب داده بودند با متکا باو میدادند و او چندان آن شمشیر چوبی رابر آن متکا می زد تا میافتاد و غش میکرد و پیوسته بدینحال بود تا بجهنم واصل شد و نفرین کرد درحق طلحه و زبیر که بذلت و زشتی کشیده شوند زبیر را عمر و بن جرموز در وادی السباغ نزدیک بصره در وقت خواب بکشت و جسدش را در زیر خاک کرد و طلحه را مروان حکم در یوم جمل تیری بزد که بسبب آن رگ اکحلش گشوده گشت و در میان بیابان در آفتاب سوزان بتدریج خون از بدنش رفت تا بمرد و خود طلحه میگفت که هیچ مرد قرشی مثل من خونش ضایع نگشت (بیست و ششم آنکه بسیار مشاهده شد از معجزات آنحضرت نسبت با نقیاد حیوانات و جنیان آنجناب را چنانچه اینمطلب ظاهر است از حدیث

شیر و جویرية بن مسهر که جویریه در سفر خود چون
شیر رادید او را سلام رسانید و گفت امیرالمؤمنین مرا از
آسیب تو امان داده شیر چون این بشنید روی بر تافت
و پنج مرتبه همهمه کرد و برفت و مخاطبه فرمودن آن
جناب با ثعبان برمنبر کوفه و تکلم کردن مرغان و گرگ و
جری با آن حضرت و سلام دادن ماهیان فرات آنجناب را
با مارت مؤمنان و بر داشتن غراب کفش آن حضرت را
و افتادن ماری از آن و قضیه مرد آذربایجانی و شتر
سرکش او وحکایت مرد یهودی و مفقود شدن مالهای او
و آوردن جنیان آنها را با مرا امیر مؤمنان و کیفیت بیعت
گرفتن آنجناب از جنها بوادی عقیق و غیره هر یك در
جای خود بشرح رفته (بیست وهفتم) آنکه بسیارمشاهده شده
از معجزات آنحضرت نسبت بجمادات و نباتات مانند رد
شمس برای آنحضرت درزمان حیوة رسولخدا(ص) در مدینه
وبعد از ممات آنحضرت درارض بابل وعامه و خاصه حدیث
رد شمس راذکر کرده‌اند وشعرای شیعه و سنی آن رابشعر
در آورده اند و بعضی درجواز رد شمس کتابی نوشته اند
ورد شمس رادر مواضع عدیده برای آن حضرت نگاشته

اند ودیگر حکم آنحضرت بسکون زمین هنگامی که زلزله
حادث شد درزمین مدینه درایام ابو بکر و از جنبش باز
نمیایستاد و بحکم آنجناب قرار گرفت و دیگر تنطق کردن
سنك ریزه در دست حق پرستش و دیگر حاضر شدن آن
حضرت بطی الارض در نزد جنازه سلمان در مدائن و تجهیز
کردن اورا ودیگر حدیث بساط و دیگر سیر دادن آنجناب
ابو هریره رابطی الارض ورسانیدن اورا بخانه خویش هنگامی
که شکایت کرد بآن حضرت کثرت شوق خودرا بدیدن
اهل واولاد خود ودیگر حدیث کردن زمین با آنحضرت
باخبار خود در شب زفاف فاطمه (ع) و دیگر طلا کردن
آنحضرت کلوخی رابرای وام خواه و حکم کردن آن
جناب (ع) بعدم سقوط دیواری که مشرف برا نهدام بود و
آن حضرت درپای آن نشسته بود ودیگر نرم شدن آهن زره
بدست آنحضرت چنانچه خالد گفته که دیدم آنجناب
حلقه های زره خودرا بادست خویش اصلاح میکرد وبمن فرمود
ای خالد خداوند بسبب ما وبرکت ما آهن رادر دست داود
نرم ساخت ودیگر شهادت نخلهای مدینه بفضیلت آنجناب
(ع) وفضیلت پسرعم وبرادرش رسولخدا (ص) ونام گذاشتن

آن‌حضرت آن نخلهارا بصیحانی و دیگر سبز شدن درخت امرودی بمعجزهٔ آن‌حضرت واژدها شدن کمان بامر آن‌حضرت (ع) وسلام کردن شجر ومدر بآنجناب (ع) دراراضی یمن وکم‌شدن آب فرات هنگام طغیان آن بامر آنحضرت (ع) واز این قبیل زیاده ازآنستکه احصاء شود

(بیست وهشتم) آنکه آن‌حضرت احلم مردم بود وعفو کننده ترین مردمان بود ازکسیکه باو بدی کند و صحت اینمطلب معلوم‌است ازآنچه کرد بادشمنان خود مانند مروان حکم وعبدالله‌زبیر ودیگران که‌درجنك جمل بر ایشان مسلط‌شد وایشان اسیر آنحضرت شدند تمامی‌رارها کرد ومتعرض ایشان نشدو چون برصاحب هودج ظفر یافت نهایت‌شفقت ولطف درحق او مراعات نمود واو را بمدینه برگردانید و اهل بصره شمشیر برروی او واولادش کشیدند وبر آن حضرت ناسزا گفتند چون برایشان غلبه‌کرد شمشیرازایشان برداشت وآنهارا امان‌داد اموال و اولادشان را نگذاشت غارت کنند ونیز اینمطلب برظاهر است از آنچه در جنك صفین بامعاویه کرد که اول لشگر معاویه‌سر آب را گرفته ملازمان آن‌حضرترااز آب منع کردند بعد از آن آنجناب

آب رااز تصرف ایشان گرفت وایشان را بصحرای بی آبی راند اصحاب آن حضرت گفتند توهم آب راازایشان منع فرما تااز تشنگی هلاك شوندوحاجت بجنك وجدال نباشد فرمود نه والله آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر نیز مغنی است مرا ازاین کار وفرمان کرد تاطرفی ازآب گشودند تالشکر معاویه نیزآب بردارند

(بیست ونهم) آنکه آن حضرت رای وتدبیر و سیاستش و خشونتش دردین خدا از همه کس بیشتر بود و خود آن حضرت فرمود(لولا التقی لکنت ادهی العرب)وخشونت آن حضرت درمقام دین بنحوی بود که مراعات اولاد واقرباء خود نمیکرد چنانچه معلوم است ازرفتار اوبا عقیل وباابن عباس بلکه بااولاد خویش ملاحظه کن حدیث عسل را وعاریه گرفتن ام کلثوم گلوبند را و دروقت عطا ما بین ام هانی خواهر خود وکنیز عجمیه اوفرق نگذاشت و هر کدام را بیست درهم داد وعقیل را باسودان درقسمت فرق نگذاشت (قال عقیل لتجعلنی واسوداً من سودان المدینه واحداً فقال «ع» وما فضلك علیه الا بسابقة اوتقوی وروی انه قال عبدالله بن جعفر لعلی علیه السلام یاامیرالمؤمنین(ع) لوامرتنی بمعونة

او نفقة فوالله مالی نفقة الاان ابیع دابتی فقال لا والله ماأجد لك شیئا الا ان تامر عماك ان یسرق فیعطیك (سی ام) آنکه ولادت آنحضرت (ع) در خانه کعبه واقع شد در روز جمعه سیزدهم رجب بعد از سی سال از ولادت رسولخدا (ص) گذشته و این فضیلت از خصایص آن حضرت است چه اشرف بقاع حرم مکه است و اشرف مواضع حرم مسجد است و اشرف موضع آن کعبه است و احدی متولد نشد در سید ایام در شهر حرام در بیت الله الحرام سوی امیر المؤمنین (ع) ابو الائمة الکرام علیه و اله آلاف التحیة و السلام (هذه من علاه احدی المعالی وعلی هذه فقس ما سواها) ای سنائی بقوت ایمان ـ مدح حیدر بگو پس از عثمان ـ با مدیحش مدائح مطلق ـ زهق الباطل است و جاء الحق ـ در پس پرده آنچه بود آمد ـ اسد الله در وجود آمد (مالف فی خرق القوابل مثله (الا ابن آمنة الامین محمد) صلی الله علی محمد و علی وآلهما ابدا دائما

فصل بدانکه از برای امیر المؤمنین (ع) جمع شد از شرافت نسب و ولادت ومصاهرت و اولاد با ندازه که هیچ کس بمرتبه او نرسید چه آنحضرت هاشمی است که

متولد شده از هاشمیین و ولادتش درخانه کعبه واقع شده و پدرش ابوطالب (ع) سید بطحا و شیخ قریش ورئیس مکه معظمه بود وکفالت نمود حفظ کردن رسولخدا را از اوان صغر تا ایام کبر وآن در یتیم را از مشرکین وکفار محافظت و حمایت نمود و تا او در حیوة بود حضرت رسول محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد تا گاهی که ابوطالب (ع) از دنیا رحلت کرد بی یار و ناصر شد از مکه بمدینه هجرت کرد و مادر امیر المؤمنین فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود که بمنزله مادر رسول خدا (ص) بود و خدماتش بآنحضرت معلوم است و رسول خدا احسان او را منظور داشت و فاطمه ایمان آورد برسول خدا در اولین و مهاجرت کرد بمدینه با مهاجرین و چون از دنیا وفات کرد رسول خدا او را به پیراهن خود کفن کرد و در لحد او اول خوابید که از فشار قبر فاطمه ایمن باشد و او را تلقین فرمود بولایت پسرش امیر المؤمنین علیه السلام و پسر عم امیر المؤمنین رسول خدا سید الاولین والاخرین محمد بن عبد الله خاتم النبیین (ص) و برادرش جعفر طیار ذوالجناحین ع وعمش

حمزه سید الشهداء بود پدرانش پدران رسولخدا و مادرانش
مادران رسول خدا (ص) گوشت و خونش با گوشت و خون
او مقرون و نور روحش با نور او متصل و مضموم پیش از خلق آدم تا
صلب عبدالمطلب و بعد از صلب عبدالمطلب در صلب عبدالله
و ابوطالب ع از هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند
اول منذر و ثانی هادی «و دیگر شرافت» مصاهرت
او است که رسولخدا (ص) باو تزویج فرمود فاطمه را که
اشرف دختران خویش و سیده زنان عالم بود و بمرتبه رسول
خدا اورا دوست میداشت که از برای او تواضع مینمود
وازجای خویش برمیخواست و اورامی بوسید ومی بوئید و
معلوم است که محبت پیغمبر (ص) فاطمه (ع) رانه از جهت
آن بود که فاطمه دختر او بود بلکه از جهت کثرت شرافت
ومحبوبیت او نزد حقتعالی بود «این محبت از محبتها جدا
است حب محبوب خدا حب خدا است» و بارها رسول خدا
فرموده بود که فاطمه پاره تن منست اذیت او اذیت من رضای
او رضای من غضب او غضب من است «و دیگر» شرافت اولاد
های اواست و حاصل نشد از برای احدی آنچه از برای آن
جناب حاصل شد از شرف اولاد چه آنکه حضرت حسن و

حسین (ع) که دو اولاد آنجنابندد وامام ودوسید جوانان اهل بهشتند ومحبت حضرت رسول (ص) درباب آنها بمرتبه بود که براحدی مخفی نبود ودیگر جناب عباس و محمد وزینب و ام کلثوم وغیر ایشان که جلالت و مرتبه ایشان واضح ازبیان است وازبرای هریك از جناب امام حسن وامام حسین (ع) اولادهائی بود که به نهایت شرف رسیده بودند اما از امام حسن (ع) پس قاسم وعبدالله وحسن مثنی ومثلث وعبدالله محض ونفس زکیه و ابراهیم قتیل باخمری وعلی الخیر وحسین بن علی شهید فخ وادریس بن عبدالله واسماعیل بن ابراهیم بن الحسن المثنی الملقب بطباطبا وجناب عبدالعظیم و سادات بطحائی وشجری وگلستانه وآل طاوس وغیر ایشان رضوان الله علیهم اجمعین که احقر درکتاب منتهی الامال فی ذکر مصائب النبی والال احوال ایشان رانگاشتم واما از جناب امام حسین علیه السلام پس بهه رسید نه تن امامان بزرگوار ان اول ایشان حضرت سید الساجدین وامام الزاهدین جناب علی بن الحسین (ع) زین العابدین وابن الخیرتین است که اشبه مردم بود درعبادت بجدش امیر المؤمنین "ع" درهر شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذاشت وپیوسته قائم اللیل وصائم

النهار ومشغول بتلاوت قرآن وادعیه ومناجات با قاضی الحاجات بود و رسول خدا آن جناب را سید العابدین نام برده بود و گاهیکه بنماز میایستاد رنگهای رکش متغیر میگشت و حالش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود و اعضای شریفش از خوف خداوند میلرزیدو نمازش نماز مودع بود ودرشبها انبان طعام بردوش میکشیدو کیسه‌های دنانیر ودراهم باخود برمیداشت وبخانه‌های فقراوارامل وایتام میبرد وروی خودمی‌پوشانید که کسی آنحضرت رانشناسد وبعدازوفاتش هنگامیکه جسد مبارکش رااز برای غسل برهنه کردندوبرمغتسل نهادندبر پشت مبارکش ازآن انبان ها آثاری دیدند که مانندزانوی شتر پینه بسته بودوروایت است که آنحضرت کفالت میکرد اهلبیت صدخانه را ازفقراء مدینه روزی آنحضرت بجماعتی گذشت که مشغول بغیبت آن حضرت بودند آنجناب (ع) در نزد ایشان ایستاد وفرمود که اگر راست میگوئید در این عیبها که برای من می‌شمرید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ می‌گوئید خداشمارا بیامرزد ومواضع سجده آنحضرت از کثرت نماز پینه بسته بودازاین جهت اورا ذو الثفنات می

گفتند و درهر سال چندمرتبه آن پوستها و پینه هاساقط میشد
وآنها را جمع میفرمود تاگاهی که ازدنیا رحلت فرمود
باآن جناب دفن کردند وسی وپنج سال بعداز واقعه کربلا
زنده گانی فرمودواین قطعه اززمان شدت استیلاء بنی امیه
بودکه اهلبیت رسالت را تمکن ازارشاد وهدایت عباد
نبوده لاجرم آن حضرت از معاشرت مردم کناره کرده بود
وبعبادات ودعوات ومناجات پرداخته بودوچند سالی هم در
بادیه اقامت کرد برای آنکه از مردم کناره کرده باشد
وبحال خود باشد وگاه گاهی بعراق رود برای زیارت پدر
وجدش بنحویکه کسی آگاهی نیابد ودر جمیع کتب زهد
وعبادت که علمای اسلام نوشته اند نام مبارکش مذکور
است ویکی از عبادات موظفه آنمظلوم گریستن بر پدر
بزرگوارش بودکه هیچ گاهی واقعه کربلا رافراموش نکرد
ودروقت افطار که آب وطعام برای آنحضرت حاضر میکردند
یاد تشنگی وگرسنگی پدر بزرگوارش میکرد ومیگریست
چندان که اشکش جاری میگشت وهرگز کله گوسفند
نخورد بعد از آنکه سر پدر بزرگوار خود را در مجلس
یزید دید وباندازه گریست که بر چشمان مبارکش خائف

شدند وشرح اینمقام طولانی نیست وجای ذکرش نیست «روایستکه در زمان خلافت عبدالملك مروان» سالی پسرش هشام بحج رفت در حال طواف چون بحجر الاسود رسید خواست استلام کند ازکثرت اذدهام نتوانست و کسی ازاو احتشام نبرد پس در مسجد الحرام منبری برای او نصب کردند تا بر منبر قرارگرفت واهل شام برد وراواحاطه کردند که در این هنگام حضرت سید الساجدین و ابن الخیرتین امام زین العابدین(ع)پیدا شددرحالیکه ازار و ردائی در بر داشت و صورتش چندان نیکوبود که احسن از تمام مردم آنجا بود و بویش از همه پاکیزه‌تر و درجبهه اش آثار سجده بود پس شروع بطواف فرمود و چون بحجرالا سود رسید مردم بملاحظه هیبت و جلالت آن حضرت از نزد حجر دور شدند تا آن حضرت استلام فرمود هشام از ملاحظه این امر در غیظ و غضب شد مردی از اهل شام چون این عظمت وجلالت از آن‌حضرت ملاحظه کرد تعجب کرد از هشام پرسید که اینمرد کیست که مردم باین نحو ملاحظه عظمت او رامی نمایندهشام احول برای آنکه مردم شام آن جناب را نشناسند گفت اورا نمیشناسم فرزدق

در آنجا حاضر بود فوراً گفت «لکنی اعرفه» اگر هشام او را نمی شناسد من او را می شناسم آنشا می گفت کیست آن یا ابا فراس پس فرزدق چهل بیت مرتجلا در مدح آن حضرت گفت که من چند شعر از آن را ذکر میکنم قال

هذا الذی تعرف البطحا وطاته — والبیت تعرفه والحل والحرم
هذا ابن خیر عباد الله کلهم — هذا التقی النقی الطاهر العلم
اذا راته قریش قال قائلها — الی مکارم هذا ینتهی الکرم
ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم — او قیل من خیر خلق الله قیل هم
هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله — بجده انبیاء الله قد ختموا
ماقال لا قط الا فی تشهده — لولا التشهد کانت لاؤه نعم
یستدفع الضر والبلوی بحبهم — ویسترق به الاحسان والنعم
مقدم بعد ذکر الله ذکرهم — فی کل بر ومختوم به الکلم
ولیس قولك من هذا بضائره — العرب تعرف من انکرت والعجم

هشام در غضب شد جائزهٔ فرزدق را قطع کرد و امر کرد تا او را در عسفان حبس کردند این خبر چون بعلی بن الحسین (ع) رسید دوازده هزار درهم برای فرزدق فرستاد و از او معذرت خواست فرزدق رد کرد حضرت قبول نفرمود دیگر باره برای و فرستاد عبدالرحمن جامی سنی گفته که زنی از اهل کوفه فرزدق را

بعد از مرگ در خواب دید از او پرسید که خدا با تو چه کرد گفت خداوند مرا آمرزید بسبب آن قصیده که در مدح علی بن الحسین گفتم جامی گفته که سزاوار است که خداوند تمام عالم را بیامرزد ببرکت این قصیده و بالجمله ولادت آنجناب در نیمهٔ جمادی الاولی سنه ٣٦ و شهادتش در هیجدهم یا بیست و پنجم محرم سنه ٩٥ واقع شد دیگر پسر آن حضرت امام محمد باقر علیه السلام باقر علوم الاولین والاخرین است که اعظم مردم بود در زهد و عبادت و کثرت علم مادر آنحضرت فاطمه دختر امام حسن (ع) بود که او را ام عبدالله و صدیقه میگفتند وزنی بمرتبه و درجه او نرسید در آل حسن ع لهذا امام محمد باقر ع را ابن الخیرتین و علوی بین علویین میگفتند رسول خدا ص بجابر بن عبدالله فرموده بود که ایجابر امیداست که تو در دنیا بمانی تا ملاقات کنی فرزندی از من که از اولاد حسین خواهد بود که او را محمد نامند (یبقر علم الدین بقرا) می شکافد علم دین را شکافتنی پس هرگاه او را ملاقات کردی سلام مرا باو برسان و جابر زنده ماند تا امام محمد باقر ع را درک کرد و سلام رسول

خدا را با و رسانید و آن جناب لقب باقر العلم را از رسول خدا یافت و بر هیچ متأمل و منصفی پوشیده نیست که آنچه از اخبار و آثار و در علوم دین و تفسیر قرآن و فنون آداب و احکام از آن حضرت روایت شده زیاده از آن است که در حوصله عقل بگنجد و بقیه صحابه و وجوه تابعین و رؤسای فقهاء مسلمین پیوسته از علم آن جناب (ع) اقتباس مینمودند و بکثرت علم و فضل آن حضرت مثل می زدند (شیخ مفید از عبد الله بن عطاء مکی روایت کرده که میگفت هرگز ندیدم علما را نزد احدی احقر و اصغر چنانچه میدیدم آنها را در نزد امام محمد باقر علیه السلام و هر آینه دیدم حکم بن عتیبه را با آن کثرت علم و جلالت شان که در نزد مردم داشت گاهی که در نزد آن جناب بود چنان مینمود که طفل دبستانی است که در نزد معلم خود نشسته (و جابر بن یزید جعفی) هر گاه از آن حضرت روایتی میکرد میگفت حدیث کرد مرا وصی اوصیاء و وارث علوم انبیاء محمد بن علی بن الحسین صلوات الله علیهم اجمعین شیخ کشی از محمد بن مسلم روایت کرده که میگفت در هر امر مشکلی که رو میکرد از حضرت امام محمد باقر (ع)

سوال میکردم تا آنکه سی هزار حدیث از آن حضرت سوال کردم و ازحضرت صادق (ع) شانزده هزار حدیث شمر

یا باقر العلم لاهل التقی و خیر من لبی علی الاجبل

ولادت آنحضرت درغره رجب سنه ٥٧ وشهادتش درهفتم ذیحجه سنه ١١٤ واقع شد وقاتل آنجناب ابراهیم بن الولید یا هشام ابن عبد الملك است (و دیگر پسر آن حضرت مبین المشکلات و الحقایق امام المغارب والمشارق ابوعبدالله جعفر الصادق علیه السلام که نام آن حضرت نزد اهل آسمانها صادق است و بر شیعیان و منبعان مذهب جعفری مکشوف است که فضایل و اخلاق وزهد و عبادت و علم و حکمت آن حضرت را هیچ بیان و زبانی نسنجد و درهیچ بابی و کتابی نگنجد بلکه ملا یك سموات ادراك درجات او نتوانند کرد با آنکه چهار هزار نفراز آنجناب روایت کرده اند و هر کدام باندازه قابلیت و استعداد خود از آن حضرت علم فرا گرفته اند که از جمله ایشان است ابان بن تغلب که سی هزار حدیث از آن حضرت اخذ کرده و محمد بن مسلم شانزده هزار و نحو ذلك وبطون کتب و اسفار دینیه از احادیث وعلوم آن حضرت ملان و پر است هنوز عشری از اعشار علم و فضل آن حضرت نمایان نشده بلکه قطره ما نند که از دریا بر داشته شده مالك بن انس گفته که هیچ چشمی ندید و هیچ گوشی

نشنید و در دل هیچ بشری خطور نکرد افضل از حضرت صادق (ع) از کثرت فضل و علم و عبادت و ورع ـ انت یا جعفر فوق المدح و المدح عناء ـ انما الاشراف ارض و لهم انت سماء ـ جاز حد المدح من قد ولدته الانبیاء ـ ولادت آن حضرت درهفدهم ربیع الاول سنه ۸۳ شهادتش در خلافت منصور دوانیقی در نیمه رجب سنه ۱٤۸ واقعشد و دیگر پسر آن حضرت امام علیم ابو الحسن موسی بن جعفر الکاظم الحلیم صلوات الله علیه است که او را فقیه و صابر و عالم و عبد صالح و کاظم گویند و آن حضرت اعبد اهل زمان خویش بود و پیوسته قائم اللیل و صائم النهار و حلیف سجده طویله و دموع غریزه بود و علما در باب عبادت آن بزرگوار نقل کرده اند که آن حضرت نوافل شبانه را بنماز صبح وصل میکرد وچون از نماز صبح فارغ می شد تعقیب میخواند تا طلوع آفتاب پس سر بسجده می نهاد و سر بلند نمیکرد تا نزدیک زوال میشد آن وقت سر از سجده بر میداشت و بسیار این دعارا می خواند (اللهم انی اسئلك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب) و مکرر میگفت این کلمات را و نیز از جمله دعا های آنجناب بود عظم الذنب من عبدك

فلیحسن العفو من عندك و چندان ازخوف خدا می گریست که محاسن شریفش از اشك چشمش تر می شد و از همه مردم صله و احسانش بار حام و خویشانش بیشتر بود و از فقراء مدینه تفقد میفرمود و شبها ز نبیل بدوش می کشید که درمیان آن پول وآرد و خرما و غیره بود و برای فقراء میبرد و ایشان نمیدانستند که از کجا است و کی میآورد و ابوالفرج گفته که چون بآن حضرت خبر میرسید که مردی پریشان و بد حال است برای او صره دیناری میداد و همیانهای آنجناب (ع) ما بین سیصد دینار بود تا دویست دینار وصرههای آنجناب دربسیاری مال مثل بودولادتش در ابوا در هفتم صفر سنه ۱۲۸ و شهادتش در ایام هرون رشید در بیست ونهم رجب سنه ۱۸۳ اتفاق افتاد و دیگر پسر آن حضرت قرة عین المؤمنین و غیظ الملحدین فخر الاعاظم و مربی اولاد الاعاجم زبده اصفیاء و امام اتقیا و پناه غرباو شهید زهر جفا (حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضاعلیه السلام است) که پسندیده خداوند و رسول و مرضی دوست و دشمن بود ابوالصلت هروی گفته که ندیدم عالم تری از علی بن موسی الرضا وندید او را عالمی مگر آنکه

شهادت داد بمثل آنچه من شهادت دادم و بتحقیقکه جمع کرد مامون در مجلسهای متعدده جماعتی از علما ادیان و فقها و متکلمین را تا با آن حضرت مناظره و تکلم کنند وآن حضرت بر تمام ایشان غلبه کرد وهمگی اقرار کردند بر فضیلت او و قصور خودشان ـو حدیث کرد مرا محمدبن اسحق بن موسی ازپدرش که میگفت پدرم موسی بن جعفر(ع) با پسران خود میفرمود که ای اولاد من برادر شما علی بن موسی عالم آل محمد است از او سئوال کنید معالم دین خود را و حفظ کنید فرمایشات او را هر آینه من شنیدم از پدرم جعفر بن محمد (ص) که مکرر بمن میفرمود که عالم آل محمد علیهم السلام در صلب تواست و ای کاش من اورا درك میکردم همانا اوهم نام امیر المؤمنین علی است و ابرهیم بن العباس روایت کرده که هرگز ندیدم حضرت ابولحسن الرضا ع کسی را بکلام خویش جفا کند و ندیدم هرگز که کلام کسی را قطع کند و رد نکرد حاجت احدی را که مقدور او بود بر آورد و هیچ گاه در حضور کسی پا در از نفرمود و درمجلس درمحضر مردم تکیه نمیفرمود و هیچ وقتی ندیدم او را که بیکی از غلامان خود بد گوید

و فحش دهد و هیچ گاهی ندیدم که آب دهان خود را دور افکند و ندیدم که در خنده خود قهقه کند بلکه خنده او تبسم بود و چون خلوت میفرمود و خوان طعام نزد او می نهادند مالیك خود را تمام سر سفره می طلبید حتی دربان و میرآخور را و باآنها طعام میل میفرمود وعادت آن جناب آن بود که شبها کم می خوابید و بیشتر شب را بیدار بود و روزه بسیار میگرفت و روزهٔ سه روز از هر ماه که پنج شنبهٔ اول ماه و پنج شنبه آخر ماه وچهار شنبه میان ماه باشد از او فوت نشد و میفرمود روزه این سه روز مقابل روزه دهر است وآن حضرت کثیر المعروف بود و در پنهانی صدقه بسیار میداد و بیشتر صدقات او در شبها های تار بود پس اگر کسی ادعا کرد که مثل آن حضرت رادر فضل دیده است پس تصدیق نکنید او را و از محمد بن عباد منقولست که (حضرت امام رضا علیه السلام در تابستانها بر روی حصیر می نشست و در زمستانها برروی پلاس و جامهای کهنه می پوشید و چون بمجلس مردم می آمد زینت میفرمود و منقولستکه روزی آن حضرت داخل حمام شد شخصی در حمام بود که آن حضرت را نمیشناخت بآن حضرت خطاب

کرد که بیا مرا کیسه بکش حضرت مبادرت فرمود ومشغول کیسه کشیدن او شد بعداز زمانی مردم درآمدند وحضرت را شناختند و مشغول معذرت شدند حضرت دلداری ایشان فرمود و مشغول کیسه او بود تا کیسهٔ او را تمام کشید و معمر بن خلاد گفته که هر گاه آن حضرت طعام میل میفرمود کاسه بزرگی نزدیك سفره خود میگذاشت و از هرطعامی که در سفره بود از بهترین مواضع آن مقداری بر میداشت و در آن کاسه میگذاشت پس امر میفرمود که آن را بر مساکین بخش کنند و نادر خادم آن حضرت گفته که آن جناب هیچ یك از ما را خدمتی رجوع نمیکرد مادامیکه بطعام خوردن مشغول بودیم و یاسر خادم گفته که آن حضرت بما ها میفرمود که اگر من بالای سر شما بایستم و شما مشغول خوردن طعام باشید برای من بر نخیزاید و مرویستکه مردی خدمت آن حضرت عرض کرد که هیچ کس روی زمین نیستکه اشرف باشد از شما بحسب پدران فرمود شرافت وحظ پدران من بسبب تقوی و طاعت خدا بوده مردی دیگر عرضکرد بخدا قسم که تو بهترین مردم میباشی فرمود که قسم مخور ایمرد هر کس تقوی او بیشتر واطاعتش

از خدا زیاد تر از من با شد از من بهتراست بخدا سوگند که این آیه شریفه منسوخ نشده (وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم) و بالجمله احادیث بسیار در باب عبادت و مکارم اخلاق آن حضرت وارد است وارد شده که بسیار اوقات بود که در شبانه روز هزار رکعت نماز میگذاشت ودرهر سه روز یکختم قرآن تلاوت میکرد ومیفرمود که اگر بخواهم زود تر نیز می توانم قرآن راختم کنم ولیکن من نمیگذرم بآیه مگر آنکه در آن فکر میکنم و تامل مینمایم که در چه چیز نازل شده و در چه وقت وارد شده لهذا در هر سه روز ختم می کنم وکلمات بسیار در توحید و معارف و علوم و اشعار بسیار در حکم و مواعظ از آنحضرت نقل شده که انشاد فرموده اند و بسیار این شعر را آن جناب (ع) میخواند (اذا کنت فی خیر فلاتغترر به ولکن قل اللهم سلم و تمم) و بالجمله فضایل و مناقب حضرت علی بن موسی الرضا نه چندا نستکه در حیز بیان آید ویا کسی احصاء آن تواند وفی الحقیقة فضایل آن جناب را احصا نمودن آب دریا را بغرفه پیمودن است ولقد اجاد ابو نواس الشاعر فی جواب المامون حین جعل

علی بن موسی الرضا علیه السلام ولی عهده و الشعراء مدحوه و وصلهم المامون فقال لابی نواس قد علمت مکان علی بن موسی الرضا (ع) منی و ما اکرمته به فلما ذا اخرت مدحه و انت شاعر زمانك و فرید دهرك فانشا یقول

قیل لی انت اوحد الناس طرا   فی فنون من الکلام النبیه
لك من جوهر الکلام بدیع   یثمر الدر فی یدی مجتنیه
فلما ذا ترکت مدح ابن موسی   و الخصال التی تجمعن فیه
قلت لا استطیع مدح امام   کان جبریل خادماً لابیه
قصرت السن الفصاحة عنـــه   و هذا القریض لا یحتویه

ولادت آنجناب در مدینه در یازدهم ذی قعده سنه ۱۴۸ و شهادتش در ایام صفر در خلافت مامون(لع) سنه ۲۰۳ واقع شد و (دیگر) پسر آن حضرت امام عباد و نور بلاد حضرت ابو جعفر محمد بن علی الجواد صلوات الله علیه است که از القاب شریفه اش تقی است و در وقت وفات حضرت رضا به سن نه سالگی یا هفت سالگی بود لا جرم بعضی از مردم از جهة صغر سن آنجناب ع در امامتش تاملی داشتند تا آنکه علما و افاضل و اشراف و اماثل شیعه از اطراف عالم متوجه حج گردیدند و بعد از فراغ از مناسك حج

بخدمت آنجناب (ع) رسیدند و از وفور مشاهده معجزات
و کرامات و علوم و کمالات اقرار بامامت آن منبع سعادات
نمودند و زنك شك و شبهه از آینه خاطر های خود
زدودند و بروایت شیخ کلینی سی هزار مسئله از غوامض
مسائل از آن معدن علوم و فضائل سوال کردند و ازهمه
جواب شافی شنیدند و چون مأمون را بعد از شهادت حضرت
رضا (ع) مردم او را هدف طعن و ملامت ساخته بودند می
خواستکه بظاهر خود را از آنجرم و خطابیرون آورد چون
از سفر خراسان ببغداد آمد حضرت جواد را از مدینه
ببغداد طلبید چون آن جناب ببغداد وارد شد مامون پیش
از آنکه آن حضرت را ملاقات کند روزی بشکار رفت در
بین راه حضرت جواد را ملاقات کرد پس بصحرا شد و باز
او ماهی کوچکی از هوا صید کرد و مامون مراجعت
کرد در بین راه بار دیگر حضرت جواد را دید و آن ماهی
را در میان دست خود پنهان کرد و بآن حضرت گفت این
چیست فرمود حق تعالی دریاهائی خلق کرده که ابراز آن
دریاها بلند میشود و ماهیان ریزه با آن ابر بالا میروند و باز
های سلاطین آنها را شکار میکنند و پادشاهان آنهارا در
کف میگیرند و سلاله نبوت را بآنها امتحان مینمایند مأمون

گفت حقاکه توئی فرزند امام رضا (ع) و از این خانواده
این عجایب و اسرار بعید نباشد پس آن حضرت راطلبید
و اعزاز واکرام بسیار نمود واراده کردکه‌ام الفضل دختر
خود را بآن حضرت تزویج نماید بنی عباس بفغان‌آمدند
و بانمطلب رضا ندادند مامون رای ایشان را نپسندید
گفتند این کودکی است خورد سال و هنوز اکتساب علم
وکمال ننموده است اگر صبر کنی‌که او کامل شود و بعد
از آن ام الفضل را باو تزویج نمائی انسب خواهد بود
مامون گفت‌علم ایشان لدنی‌است وموقوف‌بکسب وتحصیل
نیست و اگر خواهید علمای زمان راجمع نمائید و او
را امتحان نمائید ایشان مجلسی عظیم فراهم‌کردند و
یحیی بن اکثم قاضی بغداد راکه اعلم علمای ایشان بود با
سایر علما و اشراف جمع نمودند پس مأمون امرکرد که
صدر مجلس رابرای‌آن حضرت مهیاکردند و دو متکابرای
او نهادند پس حضرت تشریف آورد و در صدر مجلس
نشست و یحیی مقابل آنجناب نشست و مأمون نیز در
پهلوی آن حضرت نشست پس‌یحیی‌روکرد بمأمون وگفت
اذن میدهیدکه از ابو جعفر مسئله بپرسم مأمون گفت از

خود او اذن بگیر یحیی اذن طلبید حضرت اورا اذن سوال داد یحیی پرسید چه می فرمائید در حق کسیکه محرم بود و قتل صید کرد حضرت فرمود اینمسئله شقوق بسیار دارد در حل بود یا در حرم عالم بود یا جاهل عمداً کشت یا خطاً آزاد بود یا بنده صغیر بود یا کبیر این ابتداء صید او بوده یا بازهم صید کرده بود آن صید از پرندگان بود یا از غیر آن از صغار صید بود یاازکبار آن این محرم اصرار داشت بر آن کار یا پشیمان شد در شب صید کرد یا در روز در احرام عمره بود یا در احرام حج یحیی از شنیدن اینمسائل در تحیر ماند و هوش از سرش بدر رفت و عجز از صورتش ظاهر شد و زبانش در تلجلج افتاد این وقت بر حضار مجلس امر واضح شد مأمون گفت الان دانستید آنچه راکه منکر بودید پس دختر خود را تزویج کرد بآن حضرت آن جناب خطبهٔ تزویج را خواند و دختر مامون را بپانصد درهم تزویج فرمود پس مامون امر کرد غالیه آوردند و ریشهای خواص را بغالیه خوشبو کردند وطعام حاضر کردند و مردم غذا خوردند آن وقت مأمون هر کسرا باندازه خود جایزه داد و از حضرت جواب مسائل را

طلبیدند حضرت حکم هر مسئله را بیان فرمود صدای احسنت مامون بلند شد آن وقت از آن جناب خواستند که مسئله از یحیی بپرسد حضرت مسئله از سید یحیی جواب نتوانست و بالجمله ولادت آن حضرت در مدینه در نیمه رمضان یا در دهم رجب سنه ۱۹۵ و شهادتش در آخر ذی قعده سنه ۲۲۰ بزهر معتصم واقع شد و در وقت وفات بیست و پنج سال و چند ماهی از سن شریفش گذشته بود و قبر شریفش در کاظمین پشت سر جدش موسی بن جعفر ع واقع است (و دیگر) پسر آن حضرت جناب ابوالحسن الثالث امام علی نقی علیه السلام است که ملقب بهادی است متوکل ملعون آن حضرت را از مدینه بسر من رای طلبید و در سامره اقامت فرمود تا در آنجا وفات فرمود و چون آن جناب و فرزندش امام حسن علیه السلام در سامره سکنی فرمودند در محله که عسگر نام داشت از این جهت این دو بزرگوار را عسگری میگفتند و اذیت و آزاری که از متوکل بحضرت امام علی نقی رسید چه بخود آن حضرت چه بشیعیان و دوستان او و چه بعلویین و اولاد فاطمه (ع) و چه بقبر امام حسین (ع) و زوار آن حضرت که بازگشته

تمام بآن حضرت است زیاده از آنست که ذکر شود چه آنکه متوکل اکفر بنی عباس بود و مردی خبیث السیرة و السریرة و پست فطرت وسخت نانجیب بود و باآل ابوطالب دشمنی شدید داشت وبطون و تهمت ایشان را اخذ مینمود و پیوسته در صدد اذیت وایذاء ایشان بود و اصرار او درباب محو آثار قبر شریف امام حسین ع واذیت وآزار او بزواران قبر اظهر من الشمس وابین من الامس است دراخبار الدول قرمانی استکه درسنه ۲۳۷ متوکل امر کرد قبر امام حسین ع را هدم کنند و خانهای اطراف قبر رانیز خراب کنند و زراعت درآنجانمایند ومنع کرد مردم رااز زیارت آن حضرت وزمین کربلارا شخم وشیار کرد مسلمانان خیلی متالم شدند از این جهت و اهل بغداد بر دیوارها فحش وشتم برای او نوشتند وشعرا نیزاورا هجو کردند ازجمله در هجو او گفتند

تالله ان کانت امیه قدا تت　　قتل ابن بنت نبیها مظلوماً
فلقد اتاه بنو ابیه بمثلها　　هذا لعمرك قبره مهدوماً
اسفوا علی ان لایکونوا شارکوا　　فی قتله فتتبعوه رمیماً

واهل رجال درحال ابن سکیت الشیعی مؤدب اولاد متوکل نوشته اند که روزی متوکل ازاو پرسید که دو پسر من معتز

ومؤید نزد تو بهتر است یا حسن وحسین ابن السکیت شروع
کرد بنقل فضایل حسنین (ع) و گفت قنبر خادم علی بهتر
است از تو ودو پسران تو متوکل گفت تا زبانش را از
قفایش بیرون کشیدند وجسارت کردن وناسزا گفتن متوکل
باميرالمؤمنين (ع) وتنقیص کردن او آن حضرت را باعث
آن شد که پسرش منتصر بالله امر کرد تا اورا بکشتند
وابوالفرج اصفهانی روایت کرده که متوکل عمر بن فرج
رخجی را والی مکه ومدینه کرده بود وعمر مردم را منع
کرد از احسان بآل ابوطالب و سخت در عقب این کار شد
بحدی که مردم از ترس جان دست از رعایت علویین برداشتند
وچندان کار بر اولاد امیرالمؤمنین تنك شد که زنان علویات
تمام لباسهای ایشان کهنه وپاره شده بود ویك لباس درست
نداشتند که نماز در آن بخوانند مگر یك پیراهن درست
برای ایشان باقی بود که هر یك می خواستند نماز بخوانند آن
پیراهن را بنوبت می پوشیدند ونماز می خواندند پس از نماز از
تن بیرون میکردند ودیگری می پوشید وخود برهنه بچرخ ریسی
می نشست و پیوسته باین عسرت گذرانیدند تا متوکل هلاك شد
ومسعودی روایت کرده که در باب امام علی نقی (ع) نزد
متوکل سعایت کردند و گفتند که در منزل آنجناب اسلحهٔ

بسیار و کاغذهای زیاد است که شیعیان او از اهل قم برای
او فرستاده اند و او عزم دارد که بر تو خروج کند متوکل
جماعتی از ترکان را بخانه آن حضرت فرستاد ایشان در شب
بخانه آن حضرت (ع) هجوم آوردند و بخانه ریختند و هر
چه تفتیش کردند چیزی نیافتند و دیدند آن حضرت در حجرهٔ
ایست و در را بروی خود بسته و جامهٔ از پشم پوشیده و بر
روی زمین روی ریگ ریزه نشسته و توجهش باخدا است و
و مشغول خواندن آیات قرآن است پس آن جناب (ع) را با
آن حال ما خود داشتند و بنزد متوکل حمل کردند و گفتند
درخانه او ریختیم و چیزی نیافتیم و دیدیم آن جناب را نشسته
بود رو بقبله و قرآن تلاوت میکرد متوکل در آنحال در
مجلس شرب بود پس آن امام معصوم را در آن مجلس میشوم
وارد کردند متوکل جام شراب در دستش بود از برای
آنحضرت تعظیم کرد و در پهلوی خود نشانید و جام شراب
را بآن جناب تعارف کرد آنجناب فرمود والله شراب داخل
گوشت و خون من نشده هرگز مرا معفو دار پس او را معفو داشت
آن گاه گفت برای من شعر بخوان حضرت فرمود «انی قلیل
الروایة للشعر» گفت از این امر چاره نیست پس حضرت انشاد

فرمود این اشعار راکه مشتمل است بر بی وفائی دنیا ومرك سلاطین وذلت وخواری ایشان پس ازمرك (باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم ـ غلب الرجال فلم تنفعهم القلل ـ واستنزلوا بعد عزعن معاقلهم ـ واسکنوا حفرا یابئس ما نزلوا ـ ناد اهم صارخ من بعد دفنهم ـ این الاساور والتیجان والحلل ـ این الوجوه التی کانت منعمة ـ من دونها تضرب الاستار والکلل ـ فافصح القبر عنهم حین سائلهم ـ تلك الوجوه علیها الدود تنتقل ـ قد طال ما اکلوا دهرا وقد شربوا ـ فاصبحوا بعد طول الاکل قد اکلوا متوکل ازشنیدن این اشعار گریست باندازه که از اشك چشمش ریشش ترشد وحاضرین نیز گریستند وروایت کنز الفوائد متوکل جام شراب را برزمین زد وعیشش منغص شد واز ملاحظه همین قدر معلوم می شود که چه اندازه سخت گذشته برامام علی نقی (ع) در ایام متوکل وباالجمله ولادت آنحضرت (ع) در نیمهٔ ذی حجه سنه ۲۱۲ و شهادتش در اواسط عشر سیم جمادی الاخره یا درسیم رجب سنه ۲۵٤ در ایام معتز بالله واقع شد سلام الله علیه (ودیگر) پسر آن حضرت جناب ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام است که در آنجناب جمع شده بود خصال فضل وریاست وعلم وزهد

و کمال عقل و عصمت وشجاعت وکرم وکثرت اعمال مقربة الی الله و لادت باسعادتش در مدینه درر بیع الاول سنه ۲۲۵ واقع شد و در ایام معتمد در عشر اول ربیع الاول سنه ۲٦۰ وفات نمودودر روزوفاتآن جناب سرمن رای ضجه واحده کردید وبازارها بسته شدوتمام بنی هاشم وبنی عباس وقضاة ومستوفیان وجمیع جنود وتمامی مردمان بجنازه آن جناب حاضرشدند وسرمن رای درآن روز شبیه شده بود بروز قیامت پس آن جناب را درپشت سر پدر بزرگوارش دفن کردند در همان خانه خود آن حضرت و(دیگر)پسرآن حضرت حجة بن الحسن امامزمان مهدی آل محمد صاحب الزمان ع است که در شب نیمه شعبان سنه ۲۵۵ ولادت باسعادتش واقع شد و پنج سال از سن مقدسش گذشته بودکه امامت بآنحضرت منتقلشد بعد از وفات پدر بزرگوارش و این بزرگوار همان مهدی موعود است کهرسول خدا و پدران بزرگواران او جمیعاً خبر دادند و اخبار فرمودند که او صاحب سیف است و دولت آل محمد در زمان ظهوراو مستقر میشود و از برای او دو غیبت خواهد بود یکی صغری و یکی کبری و دنیا

منقضی نخواهد شد مگر آنکه آن حضرت ظهور فرماید و دنیا را پر از عدل و داد فرماید پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد و از برای ظهور آن حضرت علاماتی فرموده اند و افضل اعمال امت را انتظار فرج فرموده‌اند و غیبت صغری از زمان ولادت آن حضرت بود تا سال سیصدو بیست و نهم که شیخ اجل علی بن محمد سمری نائب چهارم آن حضرت وفات کردو بعد از فوت سمری ابتدای غیبت کبری شد و تااین زمان هزار سال وکسری است که آن حضرت از انظار مردم محجوب و پنهان است و شیعیان او شب و روز منتظر آن نور عالمتاب می‌باشند امیداست که شب طولانی ما بآخر رسیده باشد و طلوع فجر که فرج ما در آن است نزدیك باشد(فقد طال الانتظار و شمت بنا الفجار) خاتمة چون در فصل سابق که ذکر نسب امیرالمؤمنین (ع) بود مختصری از حال اولاد های آن حضرت از ائمه طاهرین علیه السلام نگاشته شد بخاطرم رسید که حقوق سید بطحا و شیخ قریش جناب ابوطالب را که ابوالائمه و اصل این شجره طیبه است فراموش نکنم چه خدمات او بر اسلام و نصرت او از رسول خدا (ص)

باندازه ایستکه شکرش لازم است و این احقر مزد خودرا
در تالیف این رساله از جناب ایشان می خواهم و رجاء
واثق که نظر مرحمتی بر این مهجور شکسته فرمایند و
گرفتاریهای مرا رفع فرمایند فانه جواد کریم بدانکه ابوطالب
با عبدالله پدر پیغمبر (ص) و با زبیر از یك مادرند که فاطمه
بنت عمرو بن عائذ مخزومی باشد وچون رسولخدا ص بسن
هشت سالگی رسید جناب عبدالمطلب برحمت خدا پیوست و
قبل ازآنکه وفات نماید محمد (ص) را بابوطالب(ع) سپرد
واو را در باب رعایت وحفظ آن حضرت سفارش بسیار
فرمود ابوطالب تازنده بوددرحفظ ونصرت رسولخدا (ص)
لسانا ویداً ابداًکوتاهی نکرد واز جهةآنکه متمکن باشد
ازحفظ پیغمبر(ص) ایمان خودرا ظاهر نفرمود مگردروقت
وفات که بحساب جمل وبلسان حبشه اسلام خودرا ظاهر
فرمود لهذا در حق او روایت شده کـه مثل ابو طالب
مثل اصحاب کهف بود که ایمان خودرا پنهان
نمودندواظهار شرك نمودند لاجرم حق تعالی اجر ایشان
را دومرتبهٔ داد ودر روایت کافی است که ابوطالب مستودع

وصایای انبیا وامین بر آنها بود و آنها را به رسولخدا (ص) ردکرد و بدانکه ابوطالب (ع) بعلاوه آنکه نصرت از آن حضرت میکرد تحریص میکرد دیگران را بر نصرت آنحضرت باعلی فرمود که ای پسرك من ملازمت کن پسرعم خود را تاسالم بمانی ازهر باسی در عاجل و آجل و گفت آن الوثیقة فی لزوم محمد (ص) فاشدد بصحبته علی یدیکاو وقتی بر رسول خدا (ص) گذشت درحالی که مشغول نماز بود و علی (ع) در پهلوی او بنماز ایستاده واقتدا بآن حضرت نموده بود ابوطالب ع باجعفر گفت که ای پسر من تو نیز بال دیگر پسرعم خود رابچسبان یعنی در پهلوی او بنماز بایست جعفر در طرف دیگر بنماز ایستاد رسولخدا (ص) چون چنین دید خودرا ازبین ایشان جلوتر کشید که ازعلی وجعفر صف جماعتی بسته شد ابوطالب بسیارمسرور شد بحدی که آثار سرور در صورت مبارکش ظاهر شد وفرمود «ان علیا وجعفراً ثقتی عند ملم الزمان والنوب لاتخذلا وانصرا ابن عمکما اخی لامی من بینهم وابی والله لااخذل النبی ولا یخذله من نبی ذو حسب» ودر روایتی است که چون رسول خدا (ص) نماز خود را گذاشت بجعفر فرمود ای جعفر وصل کردی جناح پسرعم

خودرا بدرستیکه خدا عوض می دهد ترا بمقابل همین کار دو بالی که پرواز خواهی کرد بآن دو در بهشت و چون امر پیغمبر (ص) ظاهر شد و مسلمانان زیاد شدند بر کفار قریش سخت آمد باهم قرارداد ند که در هر قبیله که مسلمانی باشد قوم وخویشان او از همان قبیله او را بگیرند دربند کنند وتعذیب ایشان نمایند و تخویف کنند تا کسی مسلمان نشود آیة شریفه نازل شد (الم تکن ارض الله واسعة) جماعتی از مسلمانان بحبشه هجرت کردند به همراهی جعفر بن ابی طالب (ع) و چون بحبشه رسیدند نجاشی پادشاه حبشه ایشان را اکرام کرد و منزلت رفیع داد و قریش عمر و عاص وعمارة بن الولید را با هدایا و تحف برای نجاشی فرستادند و استدعا کردند که نجاشی مسلمانان را یاری نکند وایشان رابکفار قریش واگذارد نجاشی اعتنائی بهدایای ایشان ننمود و بر اکرام جعفر و اصحاب فزود و احسان بسیار بایشان نمود چون این خبر با بوطالب ع رسید نجاشی را مدح گفت بقصیده الا لیت شعری کیف فی الناس جعفر وعمرو واعدا النبی الا قارب) چون مدح او بنجاشی رسید زیاد مسرور شد و

بر اکرام ایشان افزود چون خبر با بوطالب ع رسید طمع در اسلام نجاشی بست و اشعاری برای او فرستاد و او را تحریص بر اسلام و متابعت پیغمبر کرد و فرمود) تعلم خیار الناس ان محمداً وزیر لموسی و المسیح بن مریم اتی بالهدی مثل الذی اتیا به فکل بامر الله یهدی و یعصم و انکم تتلونه فی کتابکم بصدق حدیث لا حدیث الترجم) الخ و شیعه و سنی روایت کرده‌اند که ابوطالب در هر صبح و شام تفقدی از پیغمبر (ص) می نمود و پیوسته حراست او را از دشمنان میکرد و بر او از کفار قریش میترسید پس یکروز آن سرور را ندید و چون شب داخل شد او را نیافت چون صبح شد در جستجوی آنحضرت شد آن سرور را نیافت پس پسران و غلامان خودرا جمع کرد و گفت بدانید که محمد (ص) مفقود شده و من گمان میکنم که قریش در باب او مکر کرده اند و من اطراف را جستجو کرده ام مگر یکطرف دیگر را که باقی مانده است پس بیست نفر از غلامان خود را انتخاب کرد و گفت بروید تا در میانما آئید و هریك ازشما هابرود نزد یکی ازسادات قریش بنشیند پس من با آن طرفی که جستجو نکرده ام

بطلب محمد (ص) میروم اگر او را یافتم و آوردم امری از شما سر نزند و اگر آمدم و محمد ص با من نبود هر کدام کارد خود را بزند بکسیکه پهلوی او است از سادات قریش و کارد های خود را خوب تیز کنید کارگر شود پس ابوطالب بجستجوی پیغمبر (ص) شد آن حضرت را در اسفل مکه یافت که در پهلوی سنگی مشغول نماز بود خود را برروی آن سرور افکند و آن حضرت را بوسید و دستش را گرفت و گفت ای فرزند برادر نزدیک بود که قوم تو بجهة تو کشته شوند پس آن سرور را بمسجد آورد وقریش بتمامی نزدیک کعبه نشسته بودند ابوطالب (ع) با حال غضب آمد و غلامان را گفت که ظاهر کنید آنچه در زیر لباس دارید غلامان کاردها را بیرون کردند قریش گفتند اینها چیست جناب ابوطالب (ع) فرمود دو روز بود که محمد (ص) را ندیده بودم ترسیدم که شما اورا هلاک کرده باشید پس اینها را امر کردم که در نزد شما ها به نشینند و هر گاه من محمد (ص) را پیدا نکرده آمدم هریك یکی از شماها را کارد بزند و از من اذن نگیرند گفتند آیا چنین امری واقع میشد میکردی گفت بلی به پرور دگار کعبه پس پیغمبر (ص) را بر داشت و

برفت وگفت

اذهب بنی فما علیك غضاضة — اذهب وقر بذاك منك عیونا
والله لن یصلوا الیك بجمعهم — حتی اوسد فی التراب دفینا
ودعوتنی وعلمت انك ناصحی — ولقد صدقت وكنت قبل امینا
وذكرت دینا لا محالة انه — من خیر ادیان البریة دینا

و هم نقل است که وقتی رسولخدا (ص) در نماز بود کفار مکه سرگین برجامه آن حضرت ریختند آن جناب (ع) نزد ابوطالب رفت وفرمود حسب ونسب من چگونه است نزد شما عرض کرد مگرچه شده است آنحضرت قضیه را نقل کرد ابوطالب (ع) درغضب شده شمشیر خودرا برداشت و حمزه را گفت که سرگین برداروهمراه من بیا پس باشمشیر کشیده وارد مسجدالحرام شد وکفار رافرمود که هرکس ازجای خود برخیزد گردن او را میزنم پس با حمزه گفت که آن سرگین رابر ریش وسبیل این جماعت بمال پس رو کرد بآن حضرت وگفت حسب ونسب تودر میان ما چنین است واشعار ابوطالب در مدح پیغمبر ودرتحریص مردم بدین او ویاری کردن او بسیار است و از جمله اشعار او است

یرجون ان نسخی بقتل محمد — ولم تختضب سمر العوالی من الدم

کذبتم و بیت الله حتی تفلقوا جماجم تلقی بالحطیم و زمزم
و از جمله اشعار او است در قصیده دیگر) الم تعلموا انا وجدنا
محمدا رسولا کموسی خط فی اول الکتب فاسناو بیت الله نسلم
احمداً لغراء من عض الزمان و لا کرب) و هم از اشعار او است
فلا تسفهوا احلامکم فی محمد و لا تتبعوا امر الغواة الاشائم
تمنیتم ان تقتلوه و انما امانیکم هذی کا حلام نائم و انکم
و الله لا تقتلونه و لما تروا قطف اللحی و الجماجم) و هم از اشعا
او است که بجهة آنکه کفار قریش عثمان ابن مظعون را
عذاب میکردند فرموده امن تذکر اقوام ذوو سفه یغشون
بالظلم من یدعو الی الدین الا ترون اذل الله جمعکم انا
غضبنا لعثمان ابن مظعون) و در خبر است که ابوجهل بر
رسول خدا گذشت در حالیکه آن حضرت در سجده بود
ابوجهل سنگی بر داشت و خواست بر سر حضرت بکوبد
که آن سنگ بر دستش چسبید و نتوانست ابوجهل بمقصد
نائل شود ابوطالب قصیده در این باب گفت) افیقوا بنی عمنا
و انتهوا عن الغی من بعض ذا المنطق و اعجب من ذلک فی
امر کم عجائب فی الحجر الملصق بکف الذی قام من خبثه
الی الصابر الصادق المتقی فاثبته الله فی کفه علی رغمة الخائن الاحمق

سید اجل سید فخار از ابوالحسن واعظ و اسطی نقل کرده که من این قصیده را میخواندم و برا یمردم روایت میکردم تاآنکه شبی دیدم رسولخدا راکه بر کرسی نشسته و در پهلوی او پیر مردی نشسته که چندان باابهاء ونورانی بود که دل آدمی را میبرد پس من نزدیك شدم و سلام بر پیغمبر (ص) کردم جواب سلام مرا فرمود پس اشاره کرد که برعمم سلام کن گفتم کدام عمو های شما است فرمود ابوطالب است پس من نزدیك رفتم و سلام کردم و گفتم من قصیده شما را برای مردم روایت میکنم و میخواهم شما از من گوش نمائید فرمود بخوان پس من خواندم تا رسیدم بکف الذی قام من خیثه الی الساتن الصادق المتقی فرمود من گفته ام الی الصابر الصادق المتقی باراء بانون نگفته‌ام پس بیدار شدم و بالجمله قصاید ابوطالب و اشعار او بسیار است و حضرت امیرالمؤمنین (ع) دوست میداشت که اشعار ابوطالب(ع)را مردم روایت کنندو تدوین نمایند ومیفرمود آنهـا را یاد بگیرند و تعلیم اولاد های خود نمایند پس همانا ابوطالب(ع) بردین خدای بوده است و در اشعار ابوطالب علم بسیار است و از امیرابوالفوارس شاعر نقل

است که در مجلس وزیر یحیی ابن هبیرة بودم با جماعتی
از اماثل و اهل علم که از جمله آنها ابن خشاب لغوی و
ابوالفرج بن الجوزی بود ذکر اشعار ابوطالب ع در بین آمد
وزیر گفت چه نیکو بود اشعار ابوطالب اگر ازوی ایمان بود
یعنی چون ابوطالب مسلمان نبوده خوبی اشعار او چه فایده دارد
من با خود گفتم خوبست جواب او را قربةالی الله بدهم من گفتم
یا مولانا از کجا معلوم گشته که ابوطالب ایمان نداشته
گفت اگر ایمان داشت چرا اظهار نکرد گفتم اگر اظهار
میکرد پیغمبر ص بی ناصر میماند پس وزیر ساکت شد و
جوابی نگفت الا آنکه مواجب مرا قطع کرد منهم مدائحی
که برای او گفته بودم مسوّدهای آنرا پیدا کردم و بآب
شستم و محو کردم تمام شد این رسالهٔ مبارکه در روز دوازدهم
ربیع الاول سنه ۱۳۳۲ که موافق بعضی از اقوال روز ولادت
باسعادت حضرت خاتم النبیین صلوات‌الله علیه واله بوده و هم
در این روز شریف آنحضرت بمدینه معظمه ورود فرمود
کتبه بیمناه الوازره عباس القمی عفی عنه والحمدلله اولا و آخرا
وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحيم

يقول المتمسك باذيال اهل العلم والحديث عباس القمی اروی عن الشيخ الجليل ثقة الاسلام الحاج ميرزا حسين النوری عن الشيخ الاجل الاعلم والطود الباذخ الاشم الحاج الشيخ مرتضی الانصاری عن الشيخ الفقيه الحاج المولی احمد النراقی عن السيد الاجل الاعلم السيد مهدی الطباطبائی المدعو ببحر العلوم عن الاستاد الاكبر الاغا محمد باقر البهبهانی عن ابيه محمد اكمل عن العلامة المجلسی عن ابيه محمد تقی المجلسی عن الشيخ بهاء الملة والدين محمد العاملی عن والده الفقيه الشيخ الحسين ابن عبد الصمد الحارثی عن الشيخ زين الملة والدين الشهير بالشهيد الثانی عن الشيخ نور الدين علی بن عبد العالی الميسی عن محمد المؤذن الجزينی عن علی عن والده الشهيد محمد بن مكی عن فخر الدين عن والده العلامة عن والده الشيخ يوسف عن السيد فخار ابن معد عن شاذان ابن جبرئيل عن ابی القاسم الطبری عن ابی الحسن بن محمد عن والده محمد بن الحسن الطوسی عن الشيخ المفيد عن الشيخ الصدوق رئيس المحدثين محمد بن علی بن بابويه القمی رضی الله عنه عن القطان عن عبد الرحمن بن محمد الحسينی عن محمد ابن ابراهيم الفرازی عن عبد الله بن بحر الاهوازی عن علی بن

عمر و عن الحسن بن محمد بن جمهور عن علی ابن بلال عن
علی ابن موسی الرضا عن موسی ابن جعفر عن جعفر ابن محمد
عن محمد بن علی عن علی ابن الحسین عن الحسین ابن علی
عن علی بن ابیطالب علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله
عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم

قال یقول الله عز و جل

ولایة علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی

[illegible] ۱۳۲۶

ص	س	غ	ص	ص	س	غ	ص
۲	۲	بهجة	بهجته	۱۹	۱۵	مفاك	ممناك
۳	۷	الانام	الانام	۲۵	۴	الضببه	الصبیه
۴	۲	لاتز	اتزا	۲۹	۷	شد	نشد
۶	۳	زنان	زمان	۳۰	۱۶	السنبق	السبق
۱۱	۱۳	مسندونی	سندونی	۳۰	۱۷	فقیه	ففیه
۱۲	سر صفحه	صیتم	قسیم	۳۲	۳	مطاحن	مطاعن
۱۲	۵	المتنی	المتنبی	۵۴	۱۸	وانقط	وانقطع
۱۴	۱۲	الموتد	الموید	۵۴	۱۸	ع	زیاد
۱۷	۲	قزه	قر	۸۰	۱۲	مقابلها	مقابلتها
۱۷	۲	حنیرا	خیرا	۸۱	۱۴	اباالدرد	اباالدرداء

بشارت

کتابفروشی برادران صحفی واقع در مدرسه فیضیه انواع واقسام کتب علمی ومذهبی را بقیمت مناسب در دسترس آقایان گذارده است

مرکز فروش این کتاب در تهران

کتابفروشی آقا محمدعلی علمی - کتابفروشی حافظ ایستگاه سرچشمه - کتابفروشی علمیه اسلامیه اخوان کتابچی